

خاموش کردن گذشته: باستان‌شناسی ایرانی، نژاد، قومیت و زبان*

احمد محمدپور، استادیار جامعه‌شناسی نژاد
و روابط اتنیکی، دانشگاه بنتلی، آمریکا
کمال سلیمانی، استاد محقق، دانشگاه کلمکس
مترجم: رامان معتمد وزیری

”

چکیده

این مقاله به بررسی روش‌هایی می‌پردازد که در آن روایت ملی‌گرایانه باستان‌شناسی دولتی در ایران، در تلاشی نظام‌مند برای حذف شواهد مبنی بر وجود گذشته «غیر آریایی» در فلات ایران به سود گفتمان ملی‌گرای غالب ایفای نقش کرده است. مطالعات باستان‌شناسی قومی-نژادی (ethnoracial) در ایران با حمایت دولت، به عنوان ابزاری قدرتمند برای ساختن گذشته‌ای مطلوب با تکیه بر ملی‌گرایی ازلی ایرانی عمل کرده است. باستان‌شناسی ایرانی، برای توجیه سیاست‌های همگون‌سازی دولت، فقط عاملیت تاریخی را به قوم فارس نسبت داده است. روشنفکران فارس و دولت از مطالعات باستان‌شناسی ایرانی برای تبلیغ تئینگی «ملت» به کار گرفته شده است. کشوری که در آن جوامع غیرحاکم فاقد تاریخ، هویت یا فرهنگ متخص به خود هستند. این مقاله با تکیه بر نظریات مطالعات استعمارزدایی در باستان‌شناسی، قصد دارد برخی از فرضیات بنیادی باستان‌شناسی ملی‌گرایانه در ایران را مورد چالش قرار دهد. قلم و کاغذم را از من بگیر؛ می‌خواهم برای فرزندان سرزمینم لالایی سرشار از امید بخوانم. می‌خواهم بنویسم؛ می‌خواهم از همین جا، از درون سلولم با مردم حرف بزنم. این را می‌فهمی؟ (فرزاد کمانگر؛ معلم اعدام شده کورد) قریب به صد سال است که رشته باستان‌شناسی در ایران کارکردی سیاسی داشته است. در دوران سلطنت پهلوی (۱۹۲۵-۱۹۷۹)، وظیفه باستان‌شناسان ارائه شواهد و مشروعیت بخشی معرفت‌شناختی برای فارسی‌سازی گذشته ایران بود (for more, see Soleimani and Mohammadpour ۲۰۱۹a). براساس احکام دولت، باستان‌شناسانی که عمدتاً پیشینه غربی داشتند، استخدام شدند تا گذشته

را به طور گزینشی و به سود گفتمان ملی‌گرایانه دولت برجسته یا حذف کنند. باستان‌شناسان مستشرق که مشتاق ارائه گذشته‌ای باشکوه «آریایی» بودند، زمینه را برای باستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری نژادپرستانه در ایران فراهم کردند. بر این اساس، بقایا و آثار باستان‌شناسی به عنوان دلیلی بر انحصار قوم فارس در تمدن‌سازی و «گذشته باشکوه ملی» از زیر خاک درآورده شدند و تنها یک هویت تئین ایرانی بر ۲۵ قرن تاریخ فلات ایران نقش بسته بود. (see Manafza-deh ۲۰۱۴) قوم فارس به‌عنوان مظهر «آریایی» و عامل تمدن‌ساز معرفی شد تا وجود و نقش تاریخی ترک‌های آذری، عرب‌ها، بلوچ‌ها، کردها، ترکمن‌ها، لرها و گیلکی‌ها در تمدن فلات ایران کم‌اهمیت جلوه داده شود (see Asgharzadeh ۱۹۹۳; Vaziri ۲۰۱۳; Elling ۲۰۰۷). تصویر معاصر از هویت ایرانی تئین و منحصر به فرد، نتیجه بیش از یک قرن تلاش نظام‌مند و هماهنگ دولت، باستان‌شناسان، تاریخ‌نگاران و روشنفکران دولت‌گرا برای فارسی‌سازی «غیرفارس‌ها» است. باستان‌شناسی در ایران، به‌عنوان رشته‌ای دانشگاهی، کارکرد ارائه روایت تاریخی خطی و یکپارچه با محوریت ایران را داشته است. بنابراین استدلال ما بر این است که باستان‌شناسی در ایران نقش موثری در کمک به دولت در زدودن گذشته غیرفارس و پاک‌سازی همراه با خشونت تاریخ ایران داشته است. از این رو، این مقاله در پی آن است تا به بررسی نقش روایت اتنیکی باستان‌شناسی ایرانی در شکل‌گیری و تسلط گفتمان ناسیونالیستی ایرانی و تلاش نظام‌مند برای سلب غیرفارس‌ها از میراثشان بپردازد. به همین منظور، ما سعی داریم خوانشی انتقادی براساس نظریات جاری در «باستان‌شناسی استعمار» را



ارائه کنیم (Ly- ۲۰۰۴; see Given ۲۰۰۵; Stein ۲۰۱۰; don and Rizvi). ترکیب باستان‌شناسی و کولونیالیسم، بحث‌های جدی را در مورد چگونگی نقش گذشته این رشته در تسهیل مداخله استعمارگرایی و پیشبرد گفتمان همسو با آن در فرهنگ‌های غیر غربی برانگیخته است (Effros and Lai ۲۰۱۵; Voss ۲۰۰۴; Gosden ۲۰۱۸). این پرسش از آن رو دارای اهمیت است که باستان‌شناسی ایرانی هنوز از منظر انسان‌شناسی استعمارزدایانه مورد بررسی قرار نگرفته است (see Lewis ۱۹۷۳; Oland et al. ۲۰۱۲; Silliman ۱۹۹۹; Smith ۲۰۱۲). باستان‌شناسی در ایران همچنان در امتداد تاریخ‌نگاری فارس‌محوری عمل می‌کند (مانند اقبال آشتیانی ۱۹۶۸؛ مینوی ۱۹۴۶؛ پیرنیا ۱۹۲۷)، که به گفته مجتبی مینوی مورخ ملی‌گرای ایرانی (۱۹۴۶) اصول آن را دستور هماپوئی تعیین کرده‌اند. این مقاله با تمرکز بر تحقیقات صورت گرفته در محوطه‌های باستان‌شناسی کوردستان، به بررسی ماهیت طردگراییانه مطالعات باستان‌شناسی در ایران می‌پردازد. در بخش اول، نگاهی انتقادی به رابطه باستان‌شناسی، ملی‌گرایی و استعمار در ایران ارائه می‌کنیم. سپس به بحث در خصوص توسعه باستان‌شناسی ایرانی در بافتار ملی‌گرایی ایرانی خواهیم پرداخت. بخش سوم، بر ماهیت مشکل‌دار تفسیر اسناد باستان‌شناسی تمرکز کرده، روایت رسمی ایران باستان را به چالش می‌کشد و سرانجام در بخش آخر به بررسی مطالعات اخیر کاوش‌های باستان‌شناسی در شرق کوردستان می‌پردازیم. در این مقاله نشان خواهیم داد که چگونه روایت فارس‌محور، تنوع تاریخی ذاتی را در فلات ایران نادیده گرفته است. لازم به ذکر است که مطالعه حاضر، از

رویکردی چندروشی برای جمع‌آوری و تجزیه و تحلیل داده‌ها، شامل مصاحبه با باستان‌شناسان درگیر در کاوش‌ها و همچنین روستاییان کردی که ناخواسته شاهد کاوش‌های دولت بوده‌اند، استفاده کرده است. ما نویسندگان این مقاله که در کوردستان متولد و بزرگ شده‌ایم، توانسته‌ایم به تعامل پایدار خود با مطالعات مردم-باستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری شهرهای کوردستان شرقی مانند سردشت، بانه، هورامان، مریوان و مهاباد ادامه دهیم. چنین تعاملی دلیل اصلی ما برای انجام این تحقیقات بود. ما در تماس نزدیک با پژوهشگرانی در منطقه بودیم که در طول دوران فعالیت خود در محوطه‌های اصلی باستان‌شناسی، شاهد نحوه کاوش دولت و عوامل آنها در این مکان‌ها بودند. علاوه بر این، ما مصاحبه‌های مختلفی با باستان‌شناسان و آگاهان محلی و همچنین افرادی که در نزدیکی محوطه‌های باستان‌شناسی مورد بحث زندگی می‌کنند، انجام داده‌ایم. گفتنی است که در صورت لزوم، برای حفظ امنیت مصاحبه‌شوندگان، برخی نام‌ها را حذف کرده‌ایم.

ناسیونالیسم ایرانی، رضا شاه و باستان‌شناسی دولت‌گرا

سرآغاز گفتمان ملی‌گرایانه ایرانی که در اصل واکنشی به مدرنیته اروپایی و تحولات جاری در دولت‌های عثمانی و روسیه بود به اواخر قرن نوزدهم بازمی‌گردد (۲۰۱۸ Matin-Asgari). در طول قرن نوزدهم، جنگ‌های روس و ایران (۱۸۲۸-۱۸۰۴) که در نهایت به عهدنامه گلستان (۱۸۱۳) و عهدنامه ترکمنچای (۱۸۲۸) منتهی شد، حکومت قاجار را مجبور کرد که کنترل مناطقی در قفقاز جنوبی را به روسیه واگذار کند. این معاهدات موجب ترسیم مرز جدیدی

بین دو کشور و در نتیجه از بین رفتن بخش عمده‌ای از قلمرو قاجار در قفقاز شد. این شکست‌ها برخی از نخبگان را مملو از حس تحقیر کرد و آنها را برانگیخت که با ارجاعات نوستالژیک به دوران «ایران باشکوه پیش از اسلام» خواهان هویت یکپارچه ایرانی شوند. بنابراین، برای ترسیم روند تاریخی ساخت ایران به عنوان ملتی خیالی و تصاحب گذشته آن، باید با درک پیشینه روشنفکرانه نخبگان ایرانی در اواسط دوره قاجار دست و پنجه نرم کرد. این نخبگان، که لزوماً فارس نبودند، در ساختن گفتمانی سیاسی که بعدها به طور کامل توسط پادشاهان ملی‌گرا و سکولار پهلوی و ملی‌گرایی مذهبی جمهوری اسلامی تجسم یافت، ایفای نقش کردند. روشنفکران برجسته قرن نوزدهم مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۸۷۸-۱۸۱۲) و میرزا آقاخان کرمانی (۱۸۹۶/۹۷-۱۸۵۴) از اصلی‌ترین بانیان ساختن تاریخ اسطوره‌ای ایران بودند که با ارائه مطلوب‌انگاری و رمانتیزه کردن (باشکوه) ایران پیش از اسلام، آن دوران را عصر سعادت، عظمت و پیشرفت تصویر می‌کردند. الهام‌بخش نسل اول این نخبگان ایرانی «پژوهش شرق‌شناسان و نظریه‌پردازان نژاد آریایی قرن نوزدهم مانند گوبینو و ارنست رنان بودند، که به تجلیل ایران پیش از اسلام با عناوینی همچون عصر طلایی عظمت «ملی» و آلوده نشده به اعراب و غیرآریایی‌ها، پرداخته بودند (MatinAsgari ۲۰۱۴:۵۲).

ضیاء‌ابراهیمی (۲۰۱۶)، آخوندزاده بنیانگذار آنچه او «ملی‌گرایی بی‌جاساز» می‌نامد را آغازگر گفتمانی می‌داند که بر تضاد شدید بین نژاد آریایی افسانه‌ای و اعراب سامی متمرکز است. ملی‌گرایی بی‌جاساز با جابجایی واقعیت فرهنگ ایرانی، دوره اسلامی را گسستی

در تداوم گذشته باشکوه ایرانی می‌داند. وی، عنوان می‌کند که کرمانی اولین کسی است که ایده «نژاد آریایی» را از نوشته‌های اروپایی بازیابی کرده است (رجوع کنید به ضیا ابراهیمی ۲۰۱۱، ۲۰۱۶). این گفتمان آریایی و انتشار آن پس از به قدرت رسیدن رضاشاه در سال ۱۹۲۵، هسته اصلی گفتمان ملی‌گرایی دولت را تشکیل داد. علیرغم تحسین اکثریت جامعه حاکم و نخبگان به عنوان «خالق یک تمدن» (گریگور ۲۰۰۹: ۱۷)، رضاشاه با اعمال خشونت کمر به از بین بردن فرهنگ‌های اقلیت در سراسر ایران بست. آنچه که دیکتاتوری رضاشاه از آن به عنوان دولت‌سازی یاد می‌کرد، شامل اقداماتی به شکل کشتارهای وحشیانه و غیرقانونی اعلام کردن و از بین بردن فرهنگ‌های سنتی بود. رضا شاه که به شدت به دنبال نهادینه‌سازی عقاید آریایی خود بود، سعی کرد با جرم‌انگاری استفاده از سایر زبان‌ها به جز فارسی و تعطیل کردن مدرسی که در آنها به زبان جوامع اقلیت تدریس می‌شد، دیگر زبان‌ها را از عرصه فرهنگی فلات ایران حذف کند. او با رد مفهوم «قبیله یا طایفه» که مترادف با همه هویت‌های غیر فارسی به کار می‌رفت و نشانه‌ای از عقب‌ماندگی و بربریت بود، این مفهوم را در مقابل «آریایی‌گرایی برتر» دولتی قرار می‌داد. سیاست‌های مدرن‌سازی رضاشاه که نشان از شیفتگی او به گذشته بازسازی‌شده‌ای که ایران را به‌عنوان ملتی همگون و یکپارچه تعریف می‌کرد و اسطوره‌وار به «میراث آریایی» پیوند داده شده بود، پایه‌گذار نژادپرستی نهادی دولتی شد. بر همین اساس، رضاشاه باستان‌شناسی را برای حفاری اماکن خاص و ترجمان تمام ارزش‌های فرهنگی و باستان‌شناسی به عنوان «میراث» قوم حاکم (یعنی



فارس‌ها)، استخدام کرد. در این روند، وظیفه باستان‌شناسی اعطای هویت ملی مشترک و یکسان به کل کشور بود. زبان و نژاد نقش محوری در ایجاد و حفظ هویت ملی پارسی-ایرانی داشتند. این تأکید بر استفاده از زبان پارسی و نژاد آریایی برای شکل دادن به الگوی ایرانی تک‌ملیتی (Homo Nationalis) برای تعریف ایرانی بودن و سوق دادن هر اقلیت دیگر به حاشیه بود. در حالی که «هویت ملی ایرانی» مانند سایر هویت‌های ملی، ساخته دوران مدرن است و مبنای تاریخی ندارد، اما به‌عنوان مفهومی ازلی و دربرگیرنده همه ساکنان فلات ایران تلقی می‌شود. هر دو گروه نخبگان غرب‌گرا و بومی به شدت روی زبان و نژاد به عنوان سنگ بنای این هویت ازلی هم نظر هستند و طبیعتاً این تأکید، غیرفارس‌ها را به شهروندان درجه دو تقلیل می‌دهد. بازسازی گذشته آریایی توسط دولت، در خدمت پروژه ملی‌گرایانه‌ای بود که عمدتاً از طریق استفاده از دو رشته دانشگاهی تاریخ‌نگاری و باستان‌شناسی صورت می‌گرفت. دولت، باستان‌شناسان را موظف کرد تا کلان‌روایت گفتمان ملی‌گرای ایرانی را به‌منظور اثبات «هویت ایرانی» تغییرناپذیری که ریشه در سلسله هخامنشی و «امپراتوری یکپارچه هند و اروپایی» دارد و ظاهراً توسط «کوروش کبیر» در سال ۵۵۰ قبل از میلاد تأسیس شده بود، برسانند. این امپراتوری که از هند تا آناتولی امتداد داشت و حدود ۲۲۰ سال به طول انجامید، شامل قلمروهای متعددی بود که همگی از نظر سیاسی و فرهنگی در آن ادغام شده بودند. گفته می‌شود که در زمان داریوش اول (۵۴۹ قبل از میلاد تا ۴۸۵/۴۸۶ ق. م.) بود که پارسی باستان، مادر فارسی امروزی، ابداع شد و پس از آن از طریق

سلسله‌های اشکانی و ساسانی و دوران اسلامی راه خود را به دوران معاصر باز کرد. براساس تفاسیر کتیبه‌های تخت جمشید و بیستون، هخامنشیان خود را از نوادگان نژاد آریایی می‌دانستند که از نظر نژادی، زبانی و فرهنگی از همسایگان خود متمایز و برتر بودند و این هویت ملی منحصر به فرد ایرانی توانسته بود از تهاجم یونانیان، اعراب و مغول‌ها و همچنین مدرنیته غربی جان سالم به در برد. این گفتمان اساساً ساختار چندزبانه و چندفرهنگی ایران را نادیده می‌گیرد و جمعیت فارس-شیعی را با همه ایرانیان برابر می‌داند. از اواسط قرن نوزدهم، جریان اصلی تاریخ‌نگاری ایرانی نقش خود را در پروژه جهان‌شمول‌گرایانه (جهان‌رواگرانه) و تحمیل هویت واحد ایرانی که ریشه در گذشته‌های دور دارد، را ایفا کرده است. بر همین اساس، تاریخ‌نگاری ایرانی، عمدتاً به صورت گزینشی بر لحظات یا بخش‌هایی از تاریخ ایران تمرکز کرده است، تا این ادعا را که هخامنشیان ریشه‌های هویت اصیل ایرانی را شکل داده‌اند، اثبات کند. کتاب‌هایی همچون عهد عتیق، اوستا و شاهنامه غالباً به عنوان منابع مکتوب اولیه برای تأیید نژاد نجیب آریایی مورد استفاده قرار می‌گیرند (رجوع کنید به Arvidsson ۲۰۰۶). به عنوان مثال، به کتاب مقدس عهد عتیق به عنوان گواهی برای اثبات وجود کوروش استناد شده است. به همین ترتیب، اوستا و شاهنامه دو منبع اصلی هستند که اصالت و شکوه ایرانیان را در دوران پیش از اسلام تأیید می‌کنند. پژوهشگران غربی حوزه تاریخ ایران که شیفته افسانه‌ها و داستان‌های این کتاب‌ها شده بودند، از آن‌ها برای صورت‌بندی و تبلیغ نژاد واحد آریایی و دیگری‌سازی غیرفارس‌ها استفاده کردند. در چنین برداشت دولت‌گرایانه

و مرکزگرایانه‌ای از تاریخ، ترکیب چندفرهنگی و چند زبانه فلات ایران پیش و پس از امپراتوری هخامنشی به سادگی نادیده گرفته شده، به حاشیه می‌رود. درحالی‌که دوران پیش از هخامنشیان به دوران ماقبل تاریخ ربط داده می‌شود، دوران هخامنشی به عنوان نقطه شروع تاریخ ایران انگاشته می‌شود. در هر حال، در هر دو دوره، سهم غیرفارسی‌ها به نفع قوم فارس به عنوان منادی تمدن نادیده گرفته می‌شود. اصغرزاده (۱۳۸۶:۶۰) معتقد است که برخلاف تعبیر نژادپرستانه‌ای که مورخان ملی‌گرای ایرانی ارائه کرده‌اند، اوستا و شاهنامه نشان از ساختار چندزبانی و چندفرهنگی ساکنان دوران پیش از اسلام در این سرزمین هستند.

استعمارزدایی از باستان‌شناسی

در طول سه دهه گذشته، باستان‌شناسان تلاش‌های جدی برای جداکردن این رشته از ریشه‌های امپراتوری آن انجام داده اند (Oscar Moro-Abadía 2006; Silliman 2010). برخی از باستان‌شناسان تحت تأثیر آثار انتقادی در باب کولونیالیسم (Asad ۱۹۷۳; Cé-saire 1950; Fanon 1967; Said ۱۹۷۸)، شروع به شناسایی شیوه‌های استفاده قدرت‌های غربی از مطالعات باستان‌شناسی برای تجاوزات ارضی و ایدئولوژیک خود به «سایرین» کردند (Bray and Lover 1987; Evans and Meggers 1973; Garlake 1973; Moro-Abadía ۲۰۰۶). نظریه اجتماعی که به لحاظ تاریخی همدست کولونیالیسم بوده است، نشان می‌دهد که باستان‌شناسی نیز برپایه منافع استعماری شکل گرفته است (Go ۲۰۰۴; Gosden ۲۰۱۶). استعمارزدایی اساساً با باستان‌شناسی‌های بومی مرتبط است و از مشارکت و همکاری مردم بومی در باستان‌شناسی بر روی

فرهنگ خود حمایت می‌کند و حق حاکمیت و عاملیت مردم بومی در برابر دولت‌های استعماری که مدت‌ها تلاش کرده‌اند بر آنها تسلط داشته باشند، را به رسمیت می‌شناسد (Atalay ۲۰۰۶). سیلیم (۲۰۰۵، ۲۰۱۶) رویارویی استعماری را نه به عنوان یک «لحظه»، بلکه یک «فرآیند» توصیف می‌کند که طی آن تنوع فرهنگی و ناهمگونی فرهنگ‌های بومی به طور سیستماتیک و عمدی حذف یا مسکوت می‌شود و هویت فرهنگی واحد و یکسانی را تحمیل می‌کند. سیلیم (۲۰۱۲) معتقد است که تحقیقات باستان‌شناسی باید بتواند بین اثرات طولانی و کوتاه مدت استعماری تعادل ایجاد کند. از دیدگاه وی این تعادل شامل اتخاذ هر دو رویکرد در زمانی و همزمانی برای در نظر گرفتن ابعاد مکانی و زمانی رابطه درهم تنیده استعمارگران و مردمان بومی است. باستان‌شناسی مانند مردم شناسی، نیز مفاهیمی مانند «تاریخی»، «پیشا تاریخی»، «پیشاتماس» یا «پیشا-استعماری» را خلق کرده است. این دیدگاه، رویارویی استعماری را نقطه عطفی فرض می‌کند که پیش از آن همه تاریخ‌های بومی عقب‌مانده یا کم‌اهمیت بوده‌اند (Oland et al. ۲۰۱۲). در چنین طبقه‌بندی‌هایی در مقیاس بزرگ، تاریخ مردمان بومی نه تنها نادرست ارائه می‌شود، بلکه جایزا نیز می‌شود. روایت‌های رقیب، که در باستان‌شناسی و جریان اصلی علوم اجتماعی جعل شده‌اند، پیچیدگی‌های تاریخی فرهنگ‌های پیرامونی را در دوگانگی‌های ساختگی و مبهم شکل می‌دهند. از نظر روش‌شناسی، باستان‌شناسی استعمارزدایی‌شده قصد دارد مواردی را که استعمارگر نادیده گرفته و یا پنهان کرده است، بازتفسیر کند (Bruchac ۲۰۱۴). روایت‌های ناگفته بومیان



آمریکا که در معرض همسان سازی و فرهنگ پذیری قرار گرفته اند نمونه ای برجسته از چنین تاریخ های نامرئی است. به همین دلیل است که اولاند و همکارانش (۲۰۱۲) اصرار به بررسی مجدد مقدمات و پایه های فکری این رشته دارند. باستان شناسی استعمار زدایی شده، با به چالش کشیدن هژمونی ایدئولوژی های استعماری و تقویت بازنمایی های بومی، به دنبال تفکیک تأثیرات استعماری با ابهام زدایی از پایه های امپریالیستی این رشته است (Silliman ۲۰۱۲: ۵۷). استعمار زدایی از باستان شناسی در پی تغییر پارادایم در تفسیر فرهنگ ها و میراث گذشته است (نگاه کنید به سیلورمن ۲۰۱۱)، که در آن از دریچه نگاه بومیان برای فهم فرهنگ و احیای صدهای خاموش شده ای که در ترجمان استعماری سرکوب شده اند، بهره می گیرد. (Trouillot ۲۰۱۵) باستان شناسی استعمار زدایی شده با جابجایی مرزهای دانش از مرکز به پیرامون، جایگزین هایی را برای ساختارهای استعماری زمان، مکان و روایت ارائه می کند. به عنوان مثال، در حالی که باستان شناسان آمریکای شمالی از دهه ۱۹۶۰ به طور فزاینده ای پارادایم های استعماری را کنار می گذارند، باستان شناسان ایرانی هنوز مشغول روایت های اولیه باستان شناسی اروپایی هستند و به دنبال اجرای نسخه یکپارچه و همگونی خیالی از گذشته و حال ایران هستند و این همان رویکردی است که درصدد تحلیل آنیم.

باستان شناسی به مثابه نگاه تحت حمایت دولت

تاریخچه باستان شناسی در ایران به نیمه دوم سلسله قاجار بازمی گردد (۱۷۸۹-۱۹۲۵؛ ۲۰۰۱؛ Abdi see Grigor ۲۰۰۹). در اوایل دهه ۱۸۴۰،

باستان شناسان بارون تی A. de Bode روسی و Austin H. Layard انگلیسی برخی از محوطه های اولیه را ثبت کردند (see Larsen ۱۹۹۶). در خلال سال های ۱۸۴۱-۱۸۳۶، هنری سی راولینسون بریتانیایی (۱۸۸۵) موفق شد کتیبه سه زبانه بیستون را کپی و خط میخی آن را رمزگشایی کند (Cathcart ۲۰۱۱: ۱). ناصر الدین شاه قاجار (۱۸۳۱-۱۸۹۶) طی قراردادی به باستان شناسان فرانسوی حق انحصاری حفاری و کاوش در سراسر ایران را اعطا کرد و خود راسا دستور کاوش بسیاری از مکان ها را داده، موزه ها و مجموعه های سلطنتی از آثار باستانی تأسیس کرد (Abdi ۲۰۰۱: ۵۳). در اواخر قرن نوزدهم، کاوش های باستان شناسی سازمان یافته تر شد و مطالعه هنر و معماری ایران باستان رواج یافت، اما تا زمان تأسیس «سازمان آثار باستانی» در سال ۱۹۳۱، فرانسوی ها تنها باستان شناسانی بودند که در ایران فعالیت می کردند. در سال ۱۹۲۵، آرتور آپهام پوپ، مورخ هنر آمریکایی، در انجمن میراث ملی در تهران سخنرانی کرد و در آن مسیر مطالعات باستان شناسی ایرانی را تشریح کرد. در آن سخنرانی، پوپ به تمجید کوروش (۵۵۹-۵۳۰ قبل از میلاد)، بنیانگذار امپراتوری هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ قبل از میلاد)، و اردشیر اول (۱۸۰-۲۴۲ پس از میلاد)، مؤسس امپراتوری ساسانی (۲۲۴-۶۵۱ پس از میلاد) به عنوان «قهرمانان ناب پارسی که بنیان گذار ملت بوده اند» پرداخت. (گریگور ۲۰۰۴: ۳۱) پوپ با ارجاع به رویدادها و حقایق گزینشی، از «ایرانیان» خواست تا گذشته باشکوه خود را بشناسند «in order to force themselves upon a modern reduction of history» (گریگور ۲۰۰۴: ۳۱) رضاشاه که تحت تأثیر این سخنرانی قرار گرفته بود، حمایت مادام

العمری از پوپ را اعلام کرد و به او و همسرش (دکتر فیلیس آکرمین) اجازه دسترسی به سایت‌های کلیدی را داد. در این زمان بود که رضاخان، پهلوی را به عنوان نام خانوادگی خود برگزید تا پیوند اسطوره‌ای خود را با «ایران» پیش از اسلام برجسته کند (لوئیس ۱۹۸۲: ۹۹). در سال ۱۹۳۱، با آغاز کاوش‌های مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، توسعه باستان‌شناسی وارد مرحله جدیدی شد که تا سال ۱۹۳۹ ادامه یافت. در سال‌های ۱۹۳۱ - ۱۹۳۴، کاوش تخت جمشید توسط ارنست هرتسفلد و با تأمین مالی جان دی. راکفلر (Goode ۲۰۰۷)، بشردوست آمریکایی، انجام شد (Daryaei ۲۰۰۹). این کاوش‌ها به سرپرستی آندره گدار (۱۸۸۱-۱۹۶۵) ادامه یافت و در همین دوران، اولین مجله باستان‌شناسی ایران با عنوان «آثار ایران» در سال ۱۹۳۶ منتشر شد (پوتس ۲۰۱۲: ۸۳). رضا شاه در سال ۱۹۳۷ گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران را تأسیس کرد. باستان‌شناسان و ایران‌شناسان غربی مانند پوپ، هرتسفلد، ریچارد فرای، و گدار، با برقراری روابط نزدیک با مقامات ایرانی، سعی داشتند اسناد و سوابق باستان‌شناسی را برای تناسب با روایت «هویت یکپارچه ایرانی» جعل کنند. (نگاه کنید به گود ۲۰۰۷) فرای که یکی از شاگردان پوپ بود، از اینکه که مسلمانان غیرفارس «نقش ایران و زبان فارسی در شکل‌گیری فرهنگ اسلامی را درک نمی‌کنند» ابراز تاسف می‌کرد (فرای ۱۹۸۹: ۲۳۶). او هشدار داد که اگر غیرفارس‌ها «گذشته را فراموش کنند، [آنها] پایه‌های وجود معنوی، اخلاقی و فرهنگی خود را از بین خواهند برد» (فرای ۱۹۸۹). در دوران رضاشاه، برجسته شدن میراث‌گرایی و باستان‌گرایی تأثیری ماندگار بر حافظه تاریخی گذاشت (گریگور ۲۰۱۸) نخبگان فارس‌گرای

عرب و ترک با تمام وجود کلان روایت «هویت ایرانی واحد» را که توسط شرق‌شناسان اروپایی و آمریکایی ساخته شده بود را با تمام وجود پذیرفتند. (رک. دیووس و ورنر ۲۰۱۳) بنابراین، رشته‌هایی مانند باستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری وظیفه سیاسی مهم اعتباربخشی به وجود و تداوم زبان و هویت فارسی از گذشته‌های دور تاکنون را بر عهده داشتند. نخبگان فارس با طبقه‌بندی زبان فارسی به قدیم، میانه و جدید تلاش کردند تا تداوم تاریخی ملت خیالی (متصور) خود و نقش وحدت‌بخش این زبان را در طول سه هزار سال به اثبات برسانند (نک: امانت ۲۰۱۷؛ داوران ۲۰۱۰) کاوش‌های باستان‌شناسی که بین سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۶۸ انجام شد، به تقویت دیدگاه‌های خیالی ملی‌گرای ایرانی که در آن اعراب و اسلام را به‌عنوان دیگری ضروری به تصویر می‌کشید، ادامه داد. چنین تمایلاتی با ورود آریایی‌گرایی تقویت شد (رجوع کنید به متین عسگری ۲۰۱۸؛ ضیا ابراهیمی ۲۰۱۶) رضاشاه ادعا داشت که ایران و آلمان عناصر و هویت نژادی آریایی یکسانی دارند و به همین دلیل روابط اقتصادی و دیپلماتیک را با هیتلر برقرار کرد (Jenkins ۲۰۱۶: ۷۳۷) Katouzian (۱۹۸۱: ۱۳۴) رژیم پهلوی که آلمان نازی را به‌عنوان وزنه تعادلی در برابر بریتانیا و روسیه می‌دید، به تقویت بیشتر آریایی‌گرایی دامن می‌زد. پس از کناره‌گیری رضاشاه از قدرت (در سال ۱۹۴۱)، پسرش محمدرضا کاوش‌های باستان‌شناسی را در محوطه‌های مختلف از سرگرفت. با فارغ التحصیلی اولین گروه از دانشجویان باستان‌شناسی از دانشگاه تهران، مرحله جدیدی در مطالعات باستان‌شناسی ایرانی آغاز شد. این مرحله تحت تأثیر روایت مصدق از



ملی‌گرایی، بر استقلال سیاسی ایران تأکید داشت (عبدی ۱۳۸۰: ۶۵). در این دوره باستان‌شناسان ایرانی پروژه‌های متعددی از جمله کاوش در محوطه‌های خوزستان را آغاز کردند. باستان‌شناسی اکنون به فرزند ملی‌گرایی ایرانی تبدیل شده بود که از سوی دولت و روشنفکران حمایت می‌شد (گریگور ۲۰۱۸). در اوایل دهه ۱۹۷۰، زمانی که رژیم با چالش‌های سیاسی داخلی متعددی روبه‌رو بود، مباحث روشنفکرانه‌ای درباره تلاش‌های دولت برای به حاشیه راندن اسلام‌لایه‌های یکپارچگی میراث فرهنگی ایران^۱ به راه افتاد (نگاه کنید به عبدی ۲۰۰۱). پس از انقلاب ۱۹۷۹، مرحله دیگری در مطالعات باستان‌شناسی در ایران آغاز شد و تمرکز از دوران قبل از اسلام به دوره اسلامی تغییر کرد. علیرغم تضاد اولیه طبقه روحانیت با میراث پیش از اسلام، رژیم جدید ارزش‌های پیش از اسلام را حفظ کرد و هر زمان که نیاز داشت از آن برای بسیج کردن حس ایرانیت علیه دیگران داخلی و خارجی بهره جست (نگاه کنید به عبدی ۲۰۰۱). بین سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۰، کاوش‌ها فقط توسط باستان‌شناسان داخلی انجام شد. ولی از سال ۲۰۰۰ به بعد، به گروهی از باستان‌شناسان آلمانی و ژاپنی اجازه همکاری در پروژه‌های باستان‌شناسی داده شد. به طور خلاصه، در طول ظهور و توسعه این رشته، باستان‌شناسان ایرانی و غربی، مطالعات خود را در خدمت ملی‌گرایی دولتی در ایران قرار دادند (اسمیت و ووبست ۲۰۰۵) و دولت برای پیشبرد سیاست‌های همگون‌سازی معاصر خود، از باستان‌شناسی به منزله وسیله‌ای برای حذف جوامع غیرحاکم، از فضای فرهنگی و تاریخی-سیاسی گذشته استفاده کرد.

باستان‌شناسی: بر ساخت پروژه‌های ملی‌گرایانه

مطالعات باستان‌شناسی معاصر، بر ارتباط تنگاتنگ عمل باستان‌شناسی و ملی‌گرایی و کولونیالیسم صحنه می‌گذارد (Kohl ۲۰۰۴; Kohl and Fawcett ۱۹۹۵; Lomnitz ۲۰۰۱; Meskell ۱۹۸۹; Silberman ۱۹۹۸). به لحاظ تاریخی، باستان‌شناسان روایت‌های مربوط به مردمان ساکن مستعمرات را تحریف و دستکاری کرده‌اند و به عنوان بخشی از تعهد خود به دولت-ملت، به طور گزینشی عناصر خاصی از فرهنگ‌های بومی را کاوش، بازسازی و تفسیر کرده‌اند، زیرا «ملی‌گرایی مستلزم شرح و تفسیر واقعیت یا ابداع گذشته‌ای دور است» (Kohl ۲۰۰۴: ۲۲۳). بنابراین، باستان‌شناسی به دلیل اتخاذ موضع جانبدارانه نسبت به همه اشکال قدرت، از جمله کولونیالیسم و دولت-ملت، همواره به شدت مورد انتقاد بوده است (جفریس ۲۰۰۳؛ موری و وایت ۱۹۸۱؛ شپرد ۱۹۹۰؛ تریگر ۱۹۸۴). باستان‌شناسان به دلیل مشروعیت‌بخشیدن به گفتمان هژمونیک کولونیالیستی (چاکرابتی ۲۰۰۰) و ارائه تصاویر جعلی گزینشی از گذشته درس‌رزمین‌های مستعمره شده (برنال ۱۹۹۴؛ پروچاسکا ۱۹۹۰؛ شلانگر ۲۰۰۲) همواره مورد اتهامات متعددی قرار گرفته‌اند. آنطور که اسکار مورو ابادیا (۲۰۰۶) می‌گوید: «در بیشتر دوران قرن بیستم، تاریخ باستان‌شناسی نمونه‌ای گویا از «گفتمان استعماری (کولونیالیستی) بوده است» (۷). به همین ترتیب، باستان‌شناسی ملی‌گرایانه که توسط دولت-ملت هدایت می‌شود وظیفه ساخت یک عامل تاریخی مطلوب و سوژه ملی گذشته‌نگر را برعهده دارد. در ایران، باستان‌شناسی ملی‌گرایانه برای پیوند

گفتمان ملی‌گرایانه دولتی، «ایرانیت» و تنها عاملیت تاریخی «نژاد آریایی» مورد استفاده قرار گرفت. همچون تاریخ نگاری ملی‌گرایانه ایرانی، کارکرد اولیه باستان‌شناسی ایرانی حذف «دیگران» غیرفارس از فضای تاریخی «ملی» بود (رجوع کنید به وزیری ۱۹۹۳). در مطالعات باستان‌شناسی ایرانی، غیرفارس‌ها در بهترین حالت، به‌عنوان افراد مطرود در ساخت تاریخ ایران تلقی می‌شوند. همانند باستان‌شناسی امپریالیستی (نگاه کنید به Diaz-Andreu and Champion ۱۹۹۶)، باستان‌شناسی ایرانی، روایتی خطی و تکاملی از پیشرفت «روح آریایی ایرانی» را ترویج می‌کند و با بزرگنمایی «نقش منحصر به فرد قوم ایرانی» اعتماد جامعه حاکم را در ایجاد تمدن ایرانی تقویت می‌کند. (اصغرزاده، ۱۳۸۶: ۴۸). تریگر (۱۹۸۴) سه نوع باستان‌شناسی را نام می‌برد - ملی‌گرا، استعمارگر، و امپریالیستی - که همگی در بی‌توجهی و تحریف تاریخ جوامع پیرامونی و استعماری نقش داشته‌اند و به نظر می‌رسد که باستان‌شناسی ایرانی هر سه این ویژگی‌ها را به ارث برده است (گود ۲۰۰۷). باستان‌شناسی ایرانی دارای سه ویژگی متمایز است: اول اینکه تفسیر گزارش‌های باستان‌شناسی همواره روایت‌های بازسازی‌شده خطی، پیش‌رونده و دولت‌محور از گذشته است. ثانیاً، کاوش مکان‌های تاریخی به‌طور گزینشی و به نفع کلان‌روایت ایران باستان باشکوه - که تقریباً از دوران کوروش شروع می‌شود و تا به امروز ادامه دارد - ارائه می‌شوند. و ثالثاً، باستان‌شناسی ایرانی یا میراث جوامع غیرحاکم را نادیده می‌گیرد یا با آنها به عنوان موضوعاتی بی‌اهمیت و پیشاتاریخی که فاقد ارزش‌های تمدنی یا فرهنگی هستند، برخورد می‌کند. باستان‌شناسی ایرانی از زمان پیدایش، با اکراه از وجود برخی فرهنگ‌های به اصطلاح قبیله‌ای

و سنتی در ایران، آن‌هم به‌عنوان موزه‌ای ساکن که عمدتاً در زمان گذشته متوقف شده‌اند، نام می‌برد. توجه به این نکته مهم است که ایرانی‌سازی باستان‌شناختی در کارزاری گسترده‌تر برای ایرانی‌سازی قلمرو، زمان، زبان و تاریخ صورت گرفته است (برای اطلاعات بیشتر به اصغرزاده ۲۰۰۷ مراجعه کنید). ملی‌گرایان ایرانی، درست مانند دولت‌های همسایه‌شان، با تغییر نام شهرها، روستاها، کوه‌ها و تپه‌ها دست به فارسی‌سازی کامل کشور زدند. این سیاست با شور و اشتیاق فراوان و با حمایت نظامی به ویژه در کوردستان دنبال شده است. بنابراین، پس از گذشت یک قرن از فارسی‌سازی فضای جامعه کردی، به ندرت می‌توان نام مکانی را با تلفظ درست کردی شنید. مطالعات باستان‌شناسی ایرانی برای توجیه برتری فرهنگی و سیاسی فارس‌ها، پروژه‌های ملی‌گرایانه تحت حمایت دولت را فراتر از شواهد تجربی ارائه کرده است. در طول دوره شکل‌گیری، باستان‌شناسی به تدوین دو گفتمان موازی و همزمان کمک کرد: یکی از «تمدن» و دیگری «خاستگاه». گفتمان «تمدن» گذشته مطلوبی را به ایرانیان ارائه می‌داد که در آن قوم فارس به عنوان تنها بنیانگذار اولین قدرت شاهنشاهی در ایران باستان شناخته می‌شد. از سوی دیگر، گفتمان «خاستگاه» نقش پیشروان تمدن را به ایرانیان نسبت می‌داد (برای جزئیات، نگاه کنید به دریایی ۱۳۸۸). براساس باستان‌شناسی متعارف استعماری، باستان‌شناسی ایرانی، گذشته را به پیشاتاریخ و تاریخ تقسیم می‌کند و در آن سلسله هخامنشی نقطه عطفی است که ایران از آن پس به عنوان مهد تمدنی باشکوه ظهور می‌کند (رجوع کنید به آذرنوش و هلوینگ ۲۰۰۵). همچون تاریخ‌نگاری، هدف از توسعه باستان‌شناسی ایرانی، «هم به لحاظ تاریخی و هم در زمان حال، ایفای



نقش در نفی تفاوت و تنوع گذشته پیشاهخامنشی» می‌باشد (اصغرزاده، ۱۳۸۶: ۴۸). از بسیاری جهات گفتمان مسلط فارسی، میراث پیشاهخامنشی را که متعلق به ملل مختلف از قرن هفتم پیش از میلاد به بعد است را مصادره و به هخامنشیان نسبت داده است. به عنوان مثال، تخت جمشید نمایانگر بسیاری از سنت‌های فرهنگی متنوع است، با این حال گفتمان فارسی‌گرایان آن را به عنوان یک میراث صرفاً ایرانی-هخامنشی معرفی کرده است.

اعوجاج گذشته ملی

سیاست‌های رضاشاه فارسی‌سازی نهادی ایران را با میراث منحصر به فرد آریایی که ظاهراً برای هزاران سال وجود داشته است را بنیان گذاشت (ر.ک. یارشاطر ۱۹۹۳، ۲۰۱۵). مأموریت فارسی‌سازی، رضاشاه را بر آن داشت تا باستان‌شناسانی را برای حفاری مکان‌های خاص استخدام کند و یافته‌های آن‌ها را به عنوان میراث مختص قوم فارس معرفی کند. همواره گفته شده است که هخامنشیان خود را نوادگان نژاد آریایی می‌دانستند که از نظر نژادی، زبانی و فرهنگی «برتر» از سایر ملل بودند (رجوع کنید به یارشاطر ۱۴۱: ۱۹۹۳؛ ضیاء ابراهیمی ۲۰۱۱: ۴۵۶). ایران‌شناسان نیز تأکید داشته‌اند که منشأ کلمه «فارس»، واژه «پارس» یا «پارسی» است که به زبان اقوام آریایی که به «سرزمین پارس» مهاجرت کرده‌اند، اشاره دارد (تالاتف ۲۰۱۵). مورخان ایران، مانند برخی از مستشرقان پیش از خود، برای نشان دادن برتری تاریخی از زبان فارسی ادعا می‌کنند که «فارسی در طول سه هزار سال از زبان باستانی زمان هخامنشیان، معروف به فارسی باستان، به فارسی میانه (پهلوی) اواخر باستان و در نهایت به فارسی «مدرن» ایران امروزی» تکامل یافته

است (امانت ۲۰۱۷: ۳۵). مصطفی وزیری، پژوهشگر ایرانی، این طرح شرق‌شناسانه آریایی را این‌گونه توصیف می‌کند: عنوان باستانی فارسی نشانگر نام قوم فارس بود، نه لزوماً یک زبان. استفاده ناآگاهانه شرق‌شناسان از پرشین برای زبان فارسی براساس چیزی جز تداوم خیالی مردم و زبان از دوران باستان، به ویژه از دوره ساسانیان نبود. با این استدلال بود که زبان فارسی در گذر تکاملی خود، پس از پارسی باستان هخامنشی به پارسی میانه ساسانی و در نهایت به این مرحله رسید. همانطور که پراون تصریح می‌کند، این تکامل «کاملاً مشابه عبارات «انگلیسی قدیم»، «انگلیسی میانه» و «انگلیسی مدرن» است.» (وزیری ۱۹۹۳: ۶۹) طبقه‌بندی فوق از زبان فارسی از چند جهت مشکل‌ساز به نظر می‌رسد. اول اینکه، محور این دوره‌بندی اساساً، ظهور و زوال سلسله‌ها است. این سوال پیش می‌آید که چگونه زوال هخامنشیان منجر به از بین رفتن زبان آنها شد و چگونه ظهور ساسانیان آغازگر مرحله جدیدی در تکامل زبان فارسی است؟ ثانیاً، این طبقه‌بندی، سلسله‌های سلوکی و اشکانی را نادیده می‌گیرد و توضیح نمی‌دهد که چگونه در سیر تکاملی خود فارسی قدیم در طی تقریباً پنج قرن سلطنت سلوکیان و اشکانیان که تقریباً درباره آنها هیچ اشاره تاریخی نیست به فارسی میانه تبدیل شد. ثالثاً، براساس پیش‌فرض این طبقه‌بندی، فارسی زبان رسمی و گفتاری همه مردم در آن زمان بوده است و بنابراین استفاده گسترده از زبان‌های غیرفارسی را حتی در دوران هخامنشی و ساسانی نادیده می‌گیرد. از اواخر قرن نوزدهم، نخبگان فارس و دولتی همواره روایت ملی‌گرایانه ارائه شده توسط محققان شرق‌شناس را برجسته کرده‌اند. این گفتمان فارسی‌سازی گذشته، بر

لحظیات و مقاطعی گزینشی از تاریخ و استفاده مطلوب از عهد عتیق یعنی دو کتاب اوستا و شاهنامه متمرکز است، که ظاهراً نشان دهنده نقش منحصر به فرد یک جامعه قومی-زبانی واحد در تاریخ‌سازی است (رجوع کنید به وزیری ۱۹۹۳). در مقابل، علیرضا اصغرزاده (۲۰۰۶)، محقق ترک‌آذری، معتقد است که منابع فوق خلاف این مقصود را اثبات می‌کنند و نشان دهنده ساختار چند زبانه و چندفرهنگی ساکنان قبل از اسلام فلات ایران است (۶۰). اکثر آن اسطوره‌ها و داستان‌های عامیانه به عنوان منابع اصلی برای روایت شرق‌شناسانه از نقش پیروزمندانه «نژاد آریایی» عمل می‌کنند (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۰: ۴۴۸). به عنوان مثال، جورج گلن کامرون با بی‌ملاحظگی، دوران پیش از سلطنت کوروش را پیشاتاریخ قلمداد می‌کند و در عین حال اعتراف می‌کند که پادشاهان ایران باستان کتیبه‌های خود را به سه زبان پارسی باستان، بابلی و عیلامی می‌نوشتند (مراجعه کنید به: Cameron ۱۹۳۶: vii) و براین اساس، دوران هخامنشی به نقطه آغاز تاریخ ایران تبدیل می‌شود. تمامی کتیبه‌های مربوط به هخامنشیان و ساسانیان (مانند کتیبه بیستون، تخت جمشید، نقش رستم و کتیبه‌های خشایارشا، اردشیر اول در تخت جمشید، داریوش دوم، اردشیر دوم و سوم) سه زبانه هستند و به فارسی باستان، عیلامی و بابلی نوشته شده‌اند (فین ۲۰۱۱: ۲۱۹). این آثار نشان می‌دهند که فارسی باستان نه زبان نوشتاری رسمی و نه زبان گفتاری بوده است. در مقابل، در همان دوره، هزاران لوح به زبان‌های عیلامی و بابلی یافت شده است که حاکی از اهمیت و محبوبیت این زبان‌هاست. خط فارسی قدیم یا به ندرت در کتیبه‌ها دیده می‌شود یا با خط عیلامی و

بابلی همراه است (Stolper ۲۰۰۷: ۳). این دوره به اصطلاح ماقبل تاریخ، نشان از تنوع قومی-فرهنگی و زبانی‌ای دارد که به هزاره هفتم قبل از میلاد بازمی‌گردد. چنین تنوعی که در کتیبه‌های «بار عام» در تخت جمشید قابل مشاهده است، آمیزه‌ای از درهم تنیدگی‌های اجتماعی، فرهنگی، معماری و سیاسی در میان تمدن‌های مختلف است. برعکس، همه نشانه‌ها حاکی از آن است که تخت جمشید محصول پیشرفت تمدنی پیش از هخامنشیان است (شارپ ۲۰۱۸). به عنوان مثال، طبق گفته شارپ (۲۰۱۸)، خط سوم کتیبه داریوش در شوش، اشاره دارد به سنگ‌بران و پیکر تراشان یونانی و ساردینی، و در خط ۱۳ از تذهیب‌کاران ماد و مصری و بابلی‌هایی که آجرکار بودند، نام می‌برد. به همین ترتیب، خوانشی که از بسیاری از کتیبه‌های دیگر ارائه شده است برای انطباق با گفتمان ملی‌گرایانه ایرانی، عمداً اشتباه ارائه شده‌اند. به عنوان مثال، در کتیبه نقش رستم، واژه «آریایی» که داریوش خود را با آن معرفی می‌کند، ربطی به معنای اروپایی امروزی آن ندارد. داریوش علیرغم تعلق نداشتن به هیچ یک از خاندان برجسته هخامنشی به زور قدرت را به دست‌گرفت (حیدری ۲۰۱۸: ۹۰). به همین دلیل است که Ab-olala Soudavar، محقق و گردآورنده نامدار ایرانی، ترجمه واژه «آریایی» و از نژاد آریایی» در کتیبه سه زبانه نقش رستم (DNa §۲) را با تردید جدی مواجه می‌کند. او استدلال می‌کند که کلمه «نژاد» به اشتباه «از chiwra، ریشه مشترک chit، که به معنای درخشندگی و ظاهر است» ترجمه شده است (سوداور ۲۰۰۶: ۱۷۷-۱۷۰). وی این پرسش را مطرح می‌کند که «اگر برخی از کسانی که علیه داریوش شورش کرده بودند، آریایی بودند، ادعای آریایی بودن وی چه سودی دارد؟» بنابراین او معتقد است



که «در این کتیبه سه زبان، نه کاتب بابلی و نه عیلامی قادر به ترجمه ایرانی آریایی *chiça* نبوده، از این کار خودداری کردند، پس واژه‌شناسان مدرن نیز باید همین کار را می‌کردند» (۲۰۱۰: ۱۲۹). همچنین این تصور که سلسله هخامنشی یک امپراتوری منسجم و یکپارچه بوده است با شواهد ارائه شده، قابل اثبات نیست. به عنوان مثال، کتیبه کعبه زرتشت، بنایی باستانی در نقش رستم نزدیک تخت جمشید، فرمانروایان ۴۵ منطقه را با پادشاهان خود در کنار شاه شاهان به تصویر می‌کشد. بر این اساس، این پادشاهی‌ها با امپراتوری هخامنشی دارای پیوندهای سستی بوده و سیاست‌های مستقل خود را داشتند. لازم به ذکر است که مورخان ایرانی اغلب از توصیف شورش‌های متعدد علیه هخامنشیان طفره می‌روند. به عنوان مثال، یک شورش به رهبری گئومات مُغ علیه پادشاهی، منجر به این شد که او برای مدتی فرمانروای ماد و پارس شد. در کتیبه بیستون، داریوش شاه به شورش گئومات اشاره می‌کند که نه در امپراتوری، بلکه در «پارس» اتفاق افتاد و نشان می‌دهد که نظام سیاسی هخامنشی فاقد تمامیت ارضی و سیاسی بوده است. بقایای باستان‌شناسی، به‌ویژه کتیبه‌های شاهان هخامنشی، همگی به خط میخی نوشته شده‌اند که نشان می‌دهد زبان آرامی زبان امور اداری آنها بوده است (گیرشمان ۱۵۸: ۱۹۵۴). اگر آنگونه که براندشتاین و مایرهور (۱۹۶۴: ۱۷) ادعا می‌کنند که خط فارسی را شاه داریوش ابداع کرده است، چگونه فارسی می‌تواند زبان رایج معاصران او باشد؟ (گیرشمان ۱۹۵۴: ۱۵۸) اگر کتیبه‌های هخامنشی به زبان ابداعی [فارسی] نوشته شده است، زبان گفتاری قبلی آنها چه بوده است؟ ادعای ابداع تنها در صورتی صحیح خواهد بود

که بپذیریم آرامیان که مردمان «سامی زبان» ساکن مناطق شمال‌شام و شمال دره فرات بودند خط فارسی را ابداع کردند. هخامنشیان قبل از اختراع خط میخی پارسی باستان که کاتبان عیلامی به فرمان داریوش ساخته بودند، فاقد هر گونه خطی بودند. بنابراین، به نظر می‌رسد که زبان هخامنشی ارتباط چندانی با فارسی امروزی نداشته باشد. فرهنگ عیلامی در دوران سلسله هخامنشیان نقش مهمی داشت. پس از اینکه هخامنشیان بر سرکار آمدند، زبان عیلامی‌ها همراه با دیگر زبان‌ها به طور رسمی مورد استفاده قرار گرفت. اعتقاد بر این است که منشیان کوروش و داریوش عیلامی بوده‌اند (کخ-۲۳: ۲۰۰۰: ۳۱) و همانطور که کاوش‌های تخت جمشید نشان داده است در زمان داریوش، فرمان‌های شاهنشاهی به زبان عیلامی صادر می‌شد. حدود ۳۰۰۰ لوح که ۶۰۰۰ لوح آن سالم بود و قطعات گلی با کتیبه‌هایی به خط میخی عیلامی همه متعلق به آرشیو داریوش بود. همچنین در زمان اردشیر اول، مؤسس سلسله ساسانیان، کتیبه‌ها و اسناد رسمی به زبان عیلامی نوشته شده است. انحطاط هخامنشیان توسط اسکندر به دنبال سلطنت سلوکیان (۳۱۲ قبل از میلاد تا ۶۳ قبل از میلاد) و اشکانیان (۲۴۷ قبل از میلاد تا ۲۲۴ پس از میلاد) چالش بزرگی برای روایت ملی‌گرایانه ایرانی است که براساس ادعای «تداوم» ملت فارس-آریایی بنیان‌گذاری شده است. از این دوره به عنوان عصر تاریک تاریخ ایران یاد می‌شود چراکه اطلاعات کمی در مورد فرهنگ‌ها و زبان‌های آن در دسترس است. پرویز رجبی (۱۳۸۷) با اشاره به دشواری‌های مطالعه این دوره اظهار می‌دارد که وقتی «تنها متن مکتوب باقی‌مانده از قومی که قرار است ۴۷۰ سال حکومت کرده باشد،

جمله‌ای تحریف شده و مبهم است که به سختی قابل خواندن و تفسیر است، چگونه می‌توان زبان و فرهنگ آنها را درک کرد؟» (۲۲۲). بهروز شجاعی (۱۳۹۸)، زبان‌شناس کرد، معتقد است: «از ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۶ پس از میلاد، به مدت ۵۰۰ سال، اثری از زبان فارسی نبود. زبان پارتی، زبان رسمی اشکانیان بود که تاریخ‌نگاران فارس با زیرکی از آن به عنوان پهلوی یا «فارسی میانه» یاد می‌کنند» (۱۹). براساس قدیمی‌ترین مدرک باقی‌مانده از بنیانگذار سلسله ساسانی، اردشیر بابکان (کارنامه اردشیر بابکان)، اشکانیان تنها ۲۰۰ سال حکومت کردند با این حال مورخان ایرانی این دوره را به ۴۷۰ سال افزایش دادند. براساس همین منبع، امپراتوری اشکانی شامل ۴۰ کادک خودا یا کدخدا (رییس قبیله) بود که تمعدا به سیستم ملوک الطوایفی ترجمه شده بود. این امر نظام سیاسی-اجتماعی اشکانیان را که در تاریخ نگاری مسلط ایران مورد بحث قرار می‌گیرد، مورد تردید جدی قرار می‌دهد. آنچه معلوم است این است که آرامی تا حدود نیمه دوم قرن اول پیش از میلاد، مانند دوران هخامنشیان، زبان رسمی بوده است اما سپس زبان اشکانی (پارتی) جایگزین آرامی شد. با این وجود، خط آرامی همراه با یونانی و اکدی به عنوان زبان امپراتوری مورد استفاده قرار گرفت (Kia ۲۰۱۶: ۲۶). در این دوره به پیروی از سلوکیان، اولین سکه‌های منقوش به خط یونانی ضرب شد. آرتابانوس سوم (از ۵۱ تا ۷۶ یا ۸۰ میلادی) مانند پادشاهان سلوکی، نامه‌های خود را به زبان یونانی می‌نوشت. دو سند از سه سند به دست آمده از منطقه اورامان (کردستان) گواه این واقعیت است که زبان یونانی در دوره اشکانی به طور گسترده مورد استفاده قرار می‌گرفته

است (خانمرادی ۲۰۱۷: ۴۹). یکی از اسطوره‌هایی که در جریان اصلی تاریخ‌نگاری ایرانی تداوم یافته، مهاجرت «آریایی‌ها» است. بر این اساس، تا اواسط هزاره اول پیش از میلاد، مادها، پارس‌ها و پارت‌ها که ظاهراً آریایی نامیده می‌شوند، با تغییرات اقلیمی و خشکسالی مواجه شدند و به همین دلیل به استپ‌های اوراسیا، جنوب آسیای مرکزی و سپس به فلات ایران مهاجرت کردند (Olmstead ۱۹۴۸, Gening ۱۹۷۸: ۳۴). این به اصطلاح «مهاجرت آریایی» در تناقض با مطالعاتی است که اخیراً بر روی ۲۶۰۰ نمونه DNA از ایرانیان امروزی صورت گرفته است چرا که نتایج این آزمایش‌ها هیچ ارتباطی را میان ایرانیان و مردم آسیای مرکزی نشان نداد. نتایج این مطالعه با مقایسه نمونه‌ای از DNA ایرانیان باستان به اثبات رسید. محققان با رد فرضیه مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران، به این نتیجه رسیدند که همه ایرانیان ریشه ژنتیکی مشابهی دارند که قدمت آن به ۱۰۰۰۰ سال قبل بازمی‌گردد. یکی دیگر از باورهای غلط رایج در تاریخ نگاری ایرانی این است که هخامنشیان خود را پارسی-مردمی اصیل ساکن منطقه‌ای به نام پارس واقع در جنوب ایران - می‌نامیدند. برخی از مورخان معتقدند که واژه پارس در واقع مادها است که برای اشاره به مردمان ساکن جنوب غربی ایران استفاده می‌شود. به گفته ایگور دیاکونوف، مورخ روسی (۲۰۰۰: ۶۸) این اصطلاح از نظر ریشه‌شناسی از Dande یا Kanar به معنای «سمت» یا «دنده» گرفته شده است، زیرا به لحاظ جغرافیایی، این مردم در کنار مادها زندگی می‌کردند. رومن گیرشمن (۱۹۵۴: ۶۷)، محقق ایران باستان، اظهار می‌کند که پارس‌ها، مردمانی دامدار و کوچ نشین بودند که به عنوان



مزدور و سواره نظام برای پادشاهان محلی، به ویژه برای بابلی‌ها و مادها علیه آشوریان خدمت می‌کردند. طبق نوشته‌های آشوری، پارس‌ها در غرب و جنوب غربی دریاچه ارومیه امروزی سکونت داشتند (گیرشمان ۱۹۵۴: ۸۰) که بعدها به تابعیت عیلامی‌ها درآمد و از نظر زیستی و فرهنگی با جوامع دور و بر آمیخته شدند اما زمان و نحوه کوچ پارس‌ها به جنوب ایران به درستی مشخص نیست. بر اساس بند چهاردهم کتیبه داریوش در بیستون، پارس در اصل متعلق به داریوش نبوده است، زیرا او به دروغ سعی کرده خود را به خاندان سلطنتی کوروش، اولین فاتح پارس، نسبت دهد (به گیرشمان ۱۹۵۴: ۱۱۵ مراجعه کنید) که در تاریخ‌نگاری ایرانی در خصوص این موضوع معمولاً بحثی صورت نمی‌گیرد. با این حال، هیچ کس قبل از داریوش هرگز از سرزمین یا مردم پارس، نامی به میان نیاورده بود (مرادی غیاث آبادی ۲۰۰۷: ۲۱-۲۰). دیگر مغالطه موجود، این فرض است که اصطلاحات ایران، آریایی، آریان و ایران مشابه هستند و می‌توان آنها را به جای یکدیگر به کار برد. طرفداران آریایی‌گرایی مانند حسن پیرنیا (۱۹۲۷) و جلال خالقی مطلق (۱۹۹۳) اصطلاحات «آریا»، «ایران» و «آریایی» را با هم ادغام می‌کنند. پیرنیا (۱۹۲۷) ادعا می‌کند که آریایی‌ها خود را از نظر نژادی برتر از اعراب می‌دانستند. مصطفی وزیری (۱۹۹۳) با فاصله گرفتن از اصطلاح رمانتیک‌شده «هویت جاودانه ایرانی»، ادعا می‌کند که این اصطلاحات تا دوران مدرن فاقد هرگونه اهمیت سیاسی بودند. افشین متین عسگری، استادیار تاریخ و مذهب خاورمیانه در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در لس آنجلس، نظر وزیری را تأیید می‌کند و معتقد است که اصطلاح «ایرانی» حتی در

کاربرد امروزی آن منحصر و محدود به مناطق جغرافیایی خاصی است. متین عسگری (۱۳۹۱) استفاده از آریا، آریایی و ایرانی بودن را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بیان می‌کند که اصطلاح «ایرانی» تفاوت‌های آشکار و ذاتی زبانی و اتنیک‌ی این جغرافیا را نادیده می‌گیرد. از نظر باستان‌شناسی، کتیبه‌های هخامنشی نه نامی از واژه‌های «ایران/ ایران» به میان آورده‌اند و نه نشان از پارس به‌عنوان یک قلمرو سیاسی دارند (رجوع کنید به اولمستد ۱۹۴۸). مشهورترین سند مربوط به هخامنشیان، کتیبه چند زبانه بیستون است که هیچ نامی از پادشاهی (قلمرو) ایرانی در آن ذکر نشده است. از واژه آریان مرکب از «آر» و «یان» برای اولین بار در دوره اشکانی استفاده شد که این واژه در دوره ساسانیان به «ایران» تبدیل شد. در دوره ساسانیان، اصطلاحات «آر»، «ایران» و «ایران‌شهر» همبسته بودند (رجوع کنید به دریایی ۱۳۸۸). اردشیر اول (۱۸۰-۲۴۲ پس از میلاد) اولین پادشاه ساسانی است که در کتیبه چند زبانه نقش رستم از ایران نام برده است. نام ایران در این کتیبه فقط شامل سرزمین‌های تحت فرمانروایی اردشیر اول می‌شود و حتی در شاهنامه که در قرن یازدهم نوشته شده است، از استان‌های مجاور مانند سیستان یا زابل به عنوان بخشی از ایران نام برده نمی‌شوند. تورج دریایی باستان‌شناس ایرانی (۲۰۰۹) به بررسی تغییر معنا و دامنه واژه «ایران» در سراسر سلسله ساسانیان پرداخته است. او اظهار می‌دارد که در قرن چهارم واژه «ایران‌شهر» دو وجه معنایی متفاوت دارد: معنای دینی که مبتنی بر آیین زرتشتی است و معنای سلطنتی که براساس قومیت تعریف می‌شود (دریایی ۲۰۰۹: ۹۶). برخلاف آنچه ملی‌گرایان فارس از آن دفاع می‌کنند، روایت دریایی نشان می‌دهد که ایران یا ایران‌شهر هرگز به

هیچ گروه نژادی خاصی در دوران پیش از اسلام نسبت داده نمی‌شدند. «ار» که در ابتدا به معنای «مردم» بود، در طی قرن‌ها دگرگونی‌های اجتماعی سیاسی و سرزمینی معانی مختلفی به خود گرفت. به گفته دریایی، «ار» در زمان ساسانیان به معنای زرتشتی بودن بود، در حالیکه «ان-ایران» به معنای بیگانه بود. دوگانه «ایران» و «ان-ایران» در آن دوره عمدتاً نشان از تفاوت میان «زرتشتی» و «غیرزرتشتی» بود. در ارداویراف‌نامه، از کتاب‌های دینی زرتشتی عصر ساسانیان، مرزهای مذهبی و جغرافیایی ایران‌شهر بر هم منطبق است. با این حال، به تدریج جوامع دیگری بدون توجه به اعتقادات مذهبی ساسانیان در «ایران‌شهر» گنجانده شدند (رجوع کنید به دریایی ۲۰۰۹). برخی از مورخان فارس ادعا می‌کنند که ایران‌شهر معادل دین‌وطن (وطنی دینی که ایران نام دارد) در مقابل «ان-ایران» بوده است که البته چنین ادعایی به جای روشن‌شدن موضوع، ما را بیش از پیش سردرگم می‌کند. این امر از آنجا مشهود است که برخی از سرزمین‌هایی که ایران نامیده می‌شد، دارای جوامع غیرزرتشتی مانند یهودیان بود. همچنین، برخی از سرزمین‌ها مانند ارمنستان بخشی از ایران بود، که نباید در چارچوب دین‌وطن جای می‌گرفت. بنابراین، اندیشه ایران‌شهر نه با واژه «ملت» و نه با سیاست فرهنگی واحد در دوره ساسانیان تناسبی ندارد. تلاش دریایی برای حل این آشفتگی از طریق ربط دادن «ایران‌شهر» با واژه «ملت» عثمانی که در قرن پانزدهم ظهور کرد (دریایی ۲۰۰۹: ۹۷) خوانش او را آشکار زمان‌پیش می‌کند.

باستان‌شناسی ملی‌گرایانه و تدفین تنوع تاریخی

حال برای به چالش کشیدن بیشتر روایت ملی‌گرایانه حاکم بر مطالعات

باستان‌شناسی ایرانی، به بررسی سبخی از آثار به دست آمده از کاوش‌های اخیر در محوطه‌های باستانی در شرق کوردستان می‌پردازیم. ذکر این نکته ضروری است که باستان‌شناسان برای هر نوع کاوش نیازمند کسب مجوز از دولت و دستگاه‌های اطلاعاتی هستند، و حتی برای بازدید از محوطه‌های کاوش، باید در پروژه‌های دولتی شرکت کنند و توسط نیروهای دولتی همراهی شوند. یکی از مصاحبه‌شوندگان ما که یک باستان‌شناس گرد است، نقل می‌کند که «یک بار توسط نیروهای نظامی برای شناسایی برخی بقایای باستان‌شناسی به یک پایگاه نظامی فراخوانده شدم و افسر نظامی آنجا از من خواست تا کاشی‌ها، گلدان‌ها و دیگر وسایل باستان‌شناسی را که زیر میز گذاشته بود، شناسایی کنم». باستان‌شناسان نه می‌توانند بر انتقال اشیاء کاوش‌شده از مناطق کردنشین نظارت داشته باشند و نه پس از ارسال این اشیاء به خارج از منطقه، از محل و شیوه صحیح نگهداری آنها آگاه هستند. بیشتر اطلاعات مربوط به فعالیت‌های حفاری و کاوش کاملاً محرمانه باقی می‌ماند و باستان‌شناسان تنها پس از تن دادن به زندگی در تبعید آنها را عمومی می‌کنند. از این رو، دستیابی به هرگونه اطلاعات به روز در مورد حفاری و کاوش‌ها تنها از طریق برقراری تماس‌های مخفی امکان‌پذیر می‌شود که این امر نیز به دلیل نگرانی‌های امنیتی، دارای محدودیت‌ها و مشکلات عدیده‌ای می‌باشد. تا همین اواخر، در خصوص محوطه‌های باستان‌شناسی کوردستان شرقی عمدتاً مطالعه‌ای صورت نگرفته بود و یا حتی کاوش‌نشده باقی مانده بودند. همانطور که قبلاً گفته شد، در دوران سلطنت پهلوی، از باستان‌شناسی به عنوان وسیله‌ای برای ارائه روایتی مطلوب که



با استراتژی ملی‌گرایانه پهلوی برای تشکیل یک سیاست همگون مطابقت داشته باشد، استفاده می‌شد (نگاه کنید به Grigor ۲۰۱۸). در چنین باستان‌شناسی دولت‌محوری، تاریخ دیگران غیرفارس نادیده گرفته می‌شد یا به نفع روایت رسمی از گذشته مورد استفاده قرار می‌گرفت (see Hassanzadeh and Miri ۲۰۱۲). در دهه ۱۹۶۰، چند محوطه باستانی در کوردستان به صورت پراکنده توسط باستان‌شناسان غربی کاوش شد که این کاوش‌ها نشان از میراث تاریخی و فرهنگی غنی منطقه بود که به دوران پارینه سنگی و عصر آهن بازمی‌گشت (Peregrine ۲۰۰۲; Rajabioun and Shirazi ۲۰۱۵). به عنوان مثال، به گفته رضا حیدری، یکی از مسئولان سازمان میراث فرهنگی آذربایجان غربی، بقایای باستانی در دره زاب سردشت مربوط به ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح است. در سال ۲۰۱۵، تیمی متشکل از ۳۰ باستان‌شناس به رهبری یوسف فلاحیان و آرزو احمدیان که در مناطق نیسک آباد، بریسو، بالان، باغی و باروه کار می‌کردند، بقایای مختلفی را کشف کردند که مربوط به ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد می‌باشد. همچنین، باستان‌شناسان بومی آثاری از محوطه‌های باستانی را در قلاتاسیان، هرمزآباد، روستای قلعه ولیو، قلاتی شیر در ماولو و قلعه سیسر یافته‌اند (سلیمی و همکاران ۲۰۱۸). سیاست‌های حکومت دینی در ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹، برای فرهنگ و هویت جوامع غیر حاکم مخرب بوده است. به عنوان مثال، در کوردستان، دولت از مقاومت و کنشگری کردها به عنوان بهانه‌ای برای نظامی کردن منطقه استفاده کرده و بیشتر ویژگی‌های (تفاوت‌های) اتنیک و مذهبی کردها را تهدیدی برای امنیت ملی تلقی کرده است (رجوع

کنید به سلیمانی و محمدپور ۲۰۱۹b). آغاز جنگ ایران و عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰) پوششی برای نظامی‌سازی بیشتر منطقه و بهانه‌ای برای تبدیل مناطق روستایی و شهری به منطقه جنگی شد. با این حال، پایان جنگ به معنای پایان سیاست‌های امنیتی‌سازی دولت در کوردستان نبود. برعکس، این سیاست‌ها به رژیم اسلامی کمک کرد تا گفتمان ملی‌گرایانه دولتی خود را که ساخت هویت و تاریخ واحد برای همه ایرانیان بود، پیش ببرد (داوران ۲۰۱۰) و هرگونه تلاشی برای به چالش کشیدن این تاریخ مورد تایید دولت، تجزیه‌طلبی با حمایت قدرت‌های خارجی، تلقی می‌شد. هم‌راستای این سیاست ملی‌گرایانه، سایت‌های باستان‌شناسی کوردستان عمدتاً به مجتمع‌های نظامی و مناطق امنیتی و میدان‌های مین تبدیل شدند. زمانی که باستان‌شناسان محلی سعی در مستند کردن محوطه‌های باستانی منطقه داشتند، دستگیر و زندانی می‌شدند. به عنوان مثال، در سال ۲۰۱۸، سازمان اطلاعات ایران، ناصر امینی خواه، باستان‌شناس سرشناس کرد را که نقش مهمی در کشف بقایای چند هزار ساله تمدن‌های غیرفارس ایفا کرده بود، دستگیر کرد. امروزه رژیم فعالیت‌های حفاری و کاوش را در شرق کوردستان به دقت کنترل می‌کند و هرگونه مطالعات باستان‌شناسی باید به دستور دستگاه‌های امنیتی اطلاعاتی دولت انجام شود، که این امر موجب ایجاد یک مافیای قوی تحت حمایت دولت شده است. اماکن باستانی کوردستان به طور مستمر توسط مقامات دولتی و اطلاعاتی و قاچاقچیان همدست نیروهای امنیتی غارت شده است. اشیاء کشف شده اغلب به خارج از ایران قاچاق یا به پایتخت ارسال می‌شوند. بیشتر حفاری‌ها و غارت‌های غیرقانونی محوطه‌های باستان‌شناسی بین

سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ رخ داده است. در مطالعه‌ای که توسط احسان یغمایی باستان‌شناس و تیم همراه وی انجام شده است، آسیب‌ها و تخریب‌های ناشی از ساخت پایگاه‌های نظامی در محوطه‌های باستان‌شناسی تشریح شده است (Yagmaei ۲۰۱۵: ۲۰۸۸-۲۰۱۵). در سال ۲۰۱۱، نیروهای دولتی آثار تاریخی و باستان‌شناسی را از روستای اسپریز در اورامانت/ شرق کوردستان جمع‌آوری و به مکانی نامعلوم منتقل کردند. به گفته یکی از ساکنین محلی "نصف شب نیروهای دولتی مخفیانه به منطقه حمله کردند." وی افزود: "غارت بقایای باستانی طبق دستور و با نظارت اطلاعات سپاه انجام شد." مرتضی زمانی، مدیر برنامه شناسایی محوطه‌های باستان‌شناسی می‌گوید: نیروهای نظامی، قلعه تورگ تپه مریوان را به طور کامل تخریب کردند تا بر روی آن مهمانسرای نظامی بسازند. وی در ادامه می‌گوید که این سایت متعلق به دوران عصر آهن بوده و منبعی منحصر به فرد برای مطالعه تاریخ مادها و آشوری‌ها بود (رجوع کنید به Radner ۲۰۱۳). در دهه‌های گذشته، نهادهای دولتی و نیروهای نظامی بخش قابل توجهی از تپه ره‌شه، تنها سکونتگاه اروک باستانی در کوردستان را تخریب کرده‌اند (شکل ۱ را ببینید). آنها همچنین چندین محوطه دیگر در دشت‌های مریوان مانند هامومین (عصر نوسنگی)، درزیان (عصر مفرغ)، الیاس (عصر حجر)، گردشامه (گورستان اشکانی)، کلین کبود (اشکانی)، کنگران (عصر سنگ و آهن) و گورستان بالک (اشکانی) را تخریب کرده‌اند. نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، گورستانی تاریخی واقع در به‌رقه‌لا مریوان را کاملاً تخریب کردند. قه‌لای مریوان نیز که از آثار برجای مانده مربوط به دوران پیش از اسلام است، توسط نیروهای دولتی با سیم خاردار حصارکشی شده است تا تخریب و با ساخت

و سازه‌های جدید جایگزین شود. حضور نظامی دولت در ارتفاعات شرق کوردستان در سال‌های اخیر به‌ویژه به بهانه حفاظت از مرزها افزایش یافته است. با وجود همه این‌تنگناهای سیاسی، آنچه باستان‌شناسی در کوردستان نمایان می‌کند، باستان‌شناسی آریایی را زیر سوال می‌برد. این اماکن در کوردستان شواهدی بر وجود تنوع خارق‌العاده‌ای از فرهنگ‌ها و تاریخ‌هایی هستند که قدمت برخی از آن‌ها به ۷۰۰۰ تا ۹۰۰۰ قبل از میلاد بازمی‌گردند (نگاه کنید به Muscarella ۱۹۷۷). کاوش‌های باستان‌شناسی در کوردستان گواه آن است که این منطقه در عصر آهن، زیستگاه فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگونی بوده است (Hasanzadeh and Mollasalehi ۲۰۱۱). در عصر برنز و آهن، استان‌های آذربایجان غربی و کوردستان امروزی، سکونتگاه هوری‌ها، لولوبی‌ها، گوتی‌ها، بابلی‌ها، اورارتوها و مانایی‌ها بودند (نگاه کنید به شکل ۲). بقایای این تمدن‌ها در محوطه‌های باستان‌شناسی قالیچی بوکان (نگاه کنید به شکل ۳)، زیویه سقز، تیکی ربط (نگاه کنید به شکل ۴)، سه‌رریز کامیاران، گورستان چنگیر در نزدیکی زیویه، گورستان مه‌لامچه سقز و حسنلو کشف شده که قدمت برخی از آنها به پادشاهی Mannean در قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد می‌رسد. تیکی (تپه) ربط، واقع در مرز جنوبی رودخانه زاب کوچک، در حدود ۵ کیلومتری شرق سردشت (در مرز کنونی ایران و عراق)، به تنهایی شامل پنج محوطه باستانی به شماره‌های ۱ تا ۵ است. این تپه برای اولین بار در سال ۱۹۸۶ توسط بهمن کارگر باستان‌شناس کرد، کشف شد. طی کاوش‌های انجام‌شده در سال ۲۰۰۵، مشخص شد که قدمت محوطه ربط به عصر آهن



۲ و ۳ باز می‌گردد. ته‌پکی ربط ۱ که به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین محوطه باشد، اولین بار در سال‌های ۱۹۵۷-۱۹۵۸ توسط بابک راد، باستان‌شناس ایرانی کاوش شد. تاریخ این محوطه که با نام قلعه ربط نیز شناخته می‌شود، به هزاره اول قبل از میلاد بازمی‌گردد. ته‌پکی ۲ واقع در جنوب غربی شهر به وسعت ۱۷ هکتار است و اولین بار در سال ۱۳۶۴ و ۱۳۸۴ توسط بهمن کارگر کاوش شد. فصل سوم و چهارم کاوش محوطه به ترتیب توسط رضا حیدری و بهمن کارگر و فصل پنجم آن به سرپرستی رضا حیدری در سال ۲۰۱۶ انجام شد. باستان‌شناسان ایرانی، ریحانه عفیفی و رضا حیدری (۲۰۱۰)، گزارش مفصلی از بقایای کشف شده در طی سه سال کاوش خود در ته‌پکی ربط ۲ ارائه کرده‌اند که براساس آن، ۱۲۱۱ آجر مختلف، دست نخورده و شکسته، پیدا شد که نقوش آنها قدیمی‌ترین نقوش در خاور نزدیک است و از هزاره‌های سوم تا اول پیش از میلاد دوره‌های آغازین، میانه و نو عیلام، پادشاهی‌های آشوری، اورارتو و مانایی و سلسله هخامنشی را در بر می‌گیرد. کشف چنین بقایایی نشان می‌دهد که برخی از این دست‌ساخت‌ها مشابه آثاری است که در دوران سلطنت هخامنشیان استفاده شده است. نقوش مشابهی در محوطه‌های باستان‌شناسی مناطق دیگر مانند جیرفت و تپه شهداد (در استان کرمان) تپه یحیی، معبد شوتروک نهونته دوم در شوش (۷۱۷-۶۹۹ قبل از میلاد)، املش، مارلیک و چغازنبیل نیز یافت شده است (Hassanzadeh and Mollasalehi ۲۰۱۱). تپه قلاچی (ایزرتو) مکان مهم دیگری است که در شهر کردنشین بوکان قرار دارد و قدمت آن به ۸۰۰ تا ۶۰۰ قبل از میلاد می‌رسد. این تپه متعلق به تمدن مانایی است و برای اولین بار

توسط اسماعیل یغمایی در سال ۱۹۸۵ کاوش شد (Hassanzadeh ۲۰۰۶). یغمایی و تیمش در کاوش‌های خود در قلاچی، علاوه بر کتیبه‌ای سنگی (در ابعاد ۸۰*۱۵۰ سانتی‌متر) به خط آرامی قدیم (کارگر ۲۰۰۴) بقایایی مانند کاشی‌های لعابدار منقوش مربوط به دوره‌های آشوری، اورارتویی و مانایی را نیز کشف کردند (Hassanzadeh ۲۰۰۶). حسن زاده این اشیاء را به پادشاهی مانایی نسبت می‌دهد که در هزاره اول بر این منطقه حکومت می‌کرد و در تحولات سیاسی آن دوره نقش اساسی داشت. گرانبهاترین بقایای کشف شده در تپه قلاچی کتیبه‌ای سنگی است که به خط آرامی نوشته شده است که با همکاری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سازمان اطلاعات کشور و اداره ضد جاسوسی به تهران آورده شد، تا بعداً به لندن ارسال شود (Yag- ۱۹۷-۲۰۱۵:۱۹۶). در کاوش‌های تپه قلاچی گورستان و عبادتگاه طغطاقان نیز یافت شد که گفته می‌شود بخش قابل توجهی از آن توسط سپاه پاسداران تخریب شده بود و باستان‌شناسان تنها توانستند بخش کوچکی از آن را نجات دهند (Yagmaei ۲۰۱۵:۱۹۸). باستان‌شناسان براساس ترجمه کتیبه و سایر بقایای کشف شده در قلاچی، بر این باورند که این محوطه همان ایزرتو مرکز حکومت مانا است که در اغلب کتیبه‌های آشوری به آن اشاره شده است (Yagmaei ۲۰۱۵:۱۹۸). در حفاری‌های صورت‌گرفته در قلاچی در سال‌های ۲۰۰۶-۱۹۹۹ توسط بهمن کارگر، بقایای قابل توجهی از جمله کاشی لعابدار کشف شدند. تا کنون، علاوه بر آنچه که باستان‌شناسان در کاوش‌های سال ۱۹۸۵ خود یافته‌اند، ۴۵۰ قطعه کاشی لعابدار از قاقاچیان کشف شده است. (همکاری بین نیروهای امنیتی و

قاچاقچیان بر سر بقایای باستان‌شناسی در ایران برهمگان آشکار است. با این حال، گاهی اوقات رقابت بین نیروهای مختلف دولتی بر سر غارت محوطه‌های باستانی، باعث اختلال در قاچاق اشیاء توسط آنها می‌شود. این یافته‌های باستان‌شناسی، جنبه‌های هنری و مذهبی جامعه مانایی را برجسته می‌کند. در کنار کاوش تپه فلاچی، کشف زیویه در سال ۱۹۳۶ آغازگر روزافزون مطالعات مانایی بود (Hassanzadeh ۲۰۰۶). حسن زاده (۲۰۰۶) براین باور است که به لحاظ سبک، میان هنر مانایی و هخامنشی تشابهاتی وجود دارد. گورستان چنگبار نیز که متعلق به تمدن مانا بود در سال‌های ۱۹۷۶-۱۹۷۹ توسط معتمدی کاوش شد. چنین کشفی باعث شد که برخی از باستان‌شناسان پیشنهاد کنند که «مطالعات مانایی» باید به عنوان رشته‌ای مجزا در نظر گرفته شود (Hassanzadeh ۲۰۱۶, ۲۰۰۶). مانایی‌ها مهم‌ترین دولت در هزاره اول پیش از میلاد و عصر آهن سوم بودند که قرن‌ها بر بخش عمده‌ای از شمال غربی ایران امروزی حکومت کردند (Mollaza-deh ۲۰۰۸: ۱۰۷). به دلیل حفاری‌های غیرقانونی در سال‌های ۱۹۸۵-۱۹۸۴ این محوطه‌ها دچار آسیب جدی شدند. سایت سرریز در حوالی شهر کامیاران، در حین ساخت سد در سال ۲۰۱۱ کشف شد (Amelirad and Razmpoush ۲۰۱۳: ۲۰۷). براساس مقایسه بقایای کشف شده در این محوطه با اشیاء مربوط به هنر آشوری و محوطه‌های باستان‌شناسی برد بال، ملک تپه و سرخی دوم لر به این نتیجه می‌رسیم که قدمت این محوطه به عصر آهن سوم می‌رسد (Amelirad and Razmpoush ۲۰۱۵: ۲۰۸). در سال ۲۰۱۲، عبدالرضا مهاجری نژاد و رسول اشتودان گورستان مه‌لامچه را در

نزدیکی محوطه باستانی مانایی زیویه سقر (استان کوردستان)، حفاری کردند و تعدادی قبر و دیگر اشیاء مانند کاسه، کوزه، سفال، پارچ و بشقاب را کشف کردند (Amelirad et al. ۲۰۱۷). محققان دیگری نقوش سفالی شبیه به مه‌لامچه را در محوطه‌های عصر آهن سوم، محوطه‌های دوره هخامنشی و شهر سلطنتی شوش دوم یافته‌اند (Amelirad, Mohajerynezhad, and Masoume Javidkhah ۲۰۱۷: ۱۸۵). حسنلو یکی دیگر از محوطه‌های باستانی مهم است که در نزدیکی دریاچه ارومیه قرار دارد که بین سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۷۴ به طور متناوب توسط رابرت دایسون از دانشگاه پنسیلوانیا، علی حاکمی و محمود راد برای اهداف تجاری حفاری شد. می‌توان به بسیاری دیگر از محوطه‌های باستانی مهم دیگر کوردستان از اواخر و اوایل عصر آهن مانند وربود در ایلام، خانلیه در روانسر و کول تاریکه در نزدیکی غار کرفتو اشاره کرد، که در سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۱ توسط حسن رضوی و تیمش کاوش شد (Hassanzadeh ۲۰۱۶: ۳۷۳-۳۷۵). این مکان‌ها نشان از قدمت تنوع فرهنگ‌ها، ملت‌ها و تمدن‌ها در فلات ایران دارد که به ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد بازمی‌گردد. با این حال، از اوایل قرن بیستم به امید یافتن یک عامل تاریخی یگانه در چنین جغرافیای وسیعی باستان‌شناسی آریایی‌گرایی مورد حمایت دولت، به طور سازمان‌یافته سعی در مخفی کردن این کثرت تاریخی داشته است.

نتیجه‌گیری

باستان‌شناسی ایرانی که توسط دولت تأسیس و حمایت شده است، نقش اساسی در آریایی‌سازی و یکتاسازی (تک ساحتی سازی) گذشته‌های مخدوش داشته و تلاش‌های یک قرن خود را



صرف مشروعیت بخشیدن به فراروایت ملی‌گرایی ایرانی (فارسی) و حذف تاریخ و فرهنگ جوامع غیرحاکم کرده است. از اوایل قرن بیستم، دولت ملیت‌گرا از طریق استفاده از نیروی نظامی و همچنین حمایت روشنفکران دولت‌گرا خوانش‌های بدیل از تاریخ را سرکوب کرده است و زیر سؤال بردن روایت رسمی «ملت» اغلب به عنوان انحراف و تهدیدی برای «امنیت ملی» تلقی شده است. همان‌گونه که مریم دژم‌خوی و همکارانش (۲۰۱۵) به درستی توصیف می‌کنند، «در ایران، توتالیتاریسم پیوسته [باستان‌شناسان] را مجبور کرده است که خشونت اجتماعی را در رشته خود بازتولید کنند، چه با حذف گذشته‌هایی که بیگانه تلقی می‌شوند و چه با به حاشیه راندن باستان‌شناسانی که برچسب دیگری می‌خورند. هدف هر دو استراتژی کنترل گذشته برای تصاحب آینده بوده است و باستان‌شناس و باستان‌شناسی برای بقا نیازمند پذیرش این تک‌گویی تمامیت‌خواهانه هستند (۵۷-۵۸). ماهیت دولت‌گرایانه باستان‌شناسی ایرانی، این رشته را به ابزاری برای اعمال خشونت معرفتی علیه دیگران غیرفارس تبدیل کرده است (see Chacon and Mendoza ۲۰۱۲; Hinton ۲۰۰۲). باستان‌شناسی و تاریخ‌نگاری ایرانی، از طریق انحصار خود بر نحوه عرضه «گذشته»، جوامع غیرحاکم را یادآور فرهنگ عامیانه یا ضمیمه‌های تاریخی به فرهنگ جامعه حاکم، یا دیگران «تقلیل داده‌شده» قابل ادغام که فاقد هر گونه ریشه تاریخی هستند، تبدیل کرده‌اند (see Mohammadpour and Soleima-ni ۲۰۱۹). بنابراین، باستان‌شناسی ایرانی دارای بسیاری از ویژگی‌های معمول استعمار یا استعمار داخلی می‌باشد

که هدف آن از بین بردن جوامع غیرحاکم، و تلاش نظام‌مند برای مسکوت نگه داشتن تاریخ و خاطرات دیگران تحت سلطه است. در باستان‌شناسی ایرانی، مانند دیگر نظام‌های استعماری، گزینش محوطه‌های باستان‌شناسی در راستای تقویت روایت‌های تایید شده دولت و سوق دادن دیگران غیرآریایی به دوران غبارآلود «پیش از تاریخ» است. نخبگان و روشنفکران دولت‌گرا برای توجیه و نهادینه‌سازی فراروایت فارسی‌گرایی، دست به ابداع گذشته‌ای مطلوب، تک‌زبان، تک‌فرهنگی و «تکنژادی» زدند و این ابداع گذشته‌ای خیالی، همان نقطه تلاقی ملی‌گرایی ایرانی و باستان‌شناسی مورد تایید دولت است. باستان‌شناسی ایرانی که توسط دولت تأسیس و تأمین مالی می‌شود، تجسم گفته مشهور آدام ت. اسمیت (۲۰۱۹) «تکنولوژی آمرانه فراموشی» می‌باشد که نقش آن ساختن یک روایت ملی‌گرایانه ایرانی منسجم است. همچون هم‌تایان استعماری خود در استرالیا، چین، مکزیک و اسرائیل (نگاه کنید به Murray؛ Kohl ۲۰۰۴ and White ۱۹۸۱)، باستان‌شناسی ایرانی دیدگاه تکاملی/طبیعی، تاریخی جهان‌شمولی را اتخاذ کرده است که در آن این حق انحصاری برای قوم فارس به عنوان تنها مولف تاریخ ملی سه هزاره اخیر به قیمت از بین بردن حق دیگری برای بازنمایی و وجود، داده شده است. به همین دلیل است که این نوشتار خواستار ترکیب چارچوبی حقوق بشری در اقدامات و سیاست‌های باستان‌شناسی در ایران است (see Smith ۲۰۰۷; Wobst ۲۰۱۰).. غیاب باستان‌شناسی غیرفارسی در ایران هیچ تفاوتی با رفتارهای استعمارگران در برخورد با مردمان بومی آفریقا و آمریکای شمالی ندارد. در هر دو دوره

References Cited

Abdi, K. 2001. Nationalism, politics, and the development of archaeology in Iran. *American Journal of Archaeology* 105(2001):51–76.

Abu El-Haj, Nadia. 2002. Facts on the ground: archaeological practice and territorial self-fashioning in Israeli society. Chicago: University of Chicago Press.

Adams, Shaun, Richard Martin, Susan Phillips, Colin Macgregor, and Michael Westaway. 2018. Truth-telling in the wake of European contact: historical investigation of Aboriginal skeletal remains from Normanton. *Archaeologies* 14(3):412–442.

Adelman, Jeremy, Elizabeth Polard, Clifford Rosenberg, and Robert Tignor. 2014. Worlds together, worlds apart: a history of the world from the beginnings of humankind to the present, 4th ed. New York: Norton.

Afifi, Raihane, and R. Heidari. 2010. Reflections on glazed bricks from Rabat Teppe II. In *Urtu and its neighbors. Festschrift in Honor of Nicolay Harutyunyan in the occasion of his 90th Birthday*. Aram Kosyan, Armen Petrosyan and Yervand Grekyan, eds. Pp. 152–187.

Association for Near Eastern and Caucasian Studies. Al-Azm, S. J. 1980. Orientalism and Orientalism in reverse. <https://libcom.org/library/orientalism-orientalism-reverse-sadik-jalal-al-%E2%80%9999azm> [accessed 26/10/2020].

پهلوی و جمهوری اسلامی، کاوش‌های باستان‌شناسی تحت کنترل کامل دولت انجام شده است و دولت از این کاوش‌ها و بقایای به‌دست آمده در راستای القای این سیاست که نبوغ هخامنشیان عامل تمدن‌ساز در منطقه بوده، استفاده کرده است. می‌توان گفت باستان‌شناسی ایرانی شباهت‌های بسیاری با سیاست‌های اسرائیل در این زمینه دارد. در اسرائیل نیز باستان‌شناسی دولتی بوده، تحت کنترل نیروهای نظامی این کشور است و سیاست آن حذف نشانه‌های فرهنگی و تاریخی جوامع تحت سلطه می‌باشد. استراتژی دولت در ایران، طرد بنیادین دیگران و ارائه روایت تک‌زبانی و تک‌نژادی از ملت در موزه‌ها می‌باشد. گفتمان باستان‌شناسی دولت ایران (قبل و بعد از ۱۹۷۹) را می‌توان با گفتمان اسرائیل مقایسه کرد که در آن باستان‌شناسی مطلوب دولت، درصد یهودیزه کردن تاریخ و سرزمینی است که دارای تنوع فرهنگی و زبانی بسیاری است. گفتمان باستان‌شناسی در اسرائیل، ایده «بومیان» را از مردم غیریهودی در قرن نوزدهم به یهودیان امروزی به‌عنوان «اولین صاحبان سرزمینی» تغییر داده است (see Nadia Abu El-Haj ۲۰۰۰: ۷۵۴–۷۵۶; Yiftachel ۲۰۰۲). در پایان، اگرچه میزان، نقش و عملکرد باستان‌شناسان در ساختن ملی‌گرایی دولتی ممکن است متفاوت باشد، اما این امر توجیه‌کننده حمایت آنها از برنامه ملی‌گرایانه دولت در خفه کردن صدای ملت-قوم‌های غیرحاکم نیست. باستان‌شناسی دولت‌گرا در ایران با طفره رفتن از بررسی و مطالعه تاریخ مردمان غیرفارس، زمینه معرفتی را برای خشونت دولتی و اجرای سیاست همگون‌سازی جوامع غیرفارس هموار کرده است.



Of Chicago Press.

Asad, Talal. 1973. *Anthropology and the colonial encounter*. London: Ithaca Press.

Asgharzadeh, A. 2007. *Iran and the challenge of diversity: Islamic fundamentalism, Aryanist racism, and democratic struggles*. New York: Palgrave Macmillan.

Atakuman, Ç. 2008. Cradle or crucible: Anatolia and archaeology in the early years of the Turkish Republic (1923–1938). *Journal of Social Archaeology* 8(2):214–235.

Atalay, Sonya. 2006. Indigenous archaeology as decolonizing practice special issue: decolonizing archaeology (Summer-Autumn). *American Indian Quarterly* 30(3/4):280–310. <https://www.jstor.org/stable/4139016>

Azarnoush, M., and B. Helwing. 2005. Recent archaeological research in Iran: prehistory to Iron Age. *Archaeologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 37:189–246.

Beard, Mary. 2017. Roman Britain in black and white. *Times Literary Supplement*, August 3, 2017. <https://www.the-tls.co.uk/roman-britain-black-white/> [accessed 31/7/2019].

Bernal, M. 1994. The image of ancient Greece as a tool for colonialism and European hegemony. In *Social construction of the past: representation as a power*. G. C. Bond and A. Gilliam, eds. Pp. 119–128. London: Routledge.

Blaut, J. M. 1993. *The colonizer's model of the world: geographical diffusionism and Eurocentric history*. New York: Guilford.

1988. *Palestinian Zionism*. *Die Welt des Islams*, New Series 28(1/4):90–98. [KM] Amanat, A. 2017. *Iran: a modern history*. New Haven, CT: Yale University Press.

Amaral, Adela 2017. Social geographies, the practice of marronage and the archaeology of absence in colonial Mexico. *Archaeological Dialogues* 24(2):207–223.

Amelirad, Sheler, and A. Razmpoush. 2015. A newly discovered Iron Age site at Sarrez, Iranian Kurdistan. *Ancient Near Eastern Studies* Vol. 52, <https://doi.org/10.2143/ANES.52.0.3082869>.

Amelirad, Sheler, Abdolreza Mohajerynezhad, and Masoume Javidkhah. 2017. A report on the excavation at the Mala Mcha graveyard, Kurdistan, Iran. *Iran* 55(2):171–207.

Ansari, M. A. 2012. *The politics of nationalism in modern Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.

Arghavan, M. 2017. Postcolonial Orientalism: a study of the anti-imperialist rhetoric of Middle Eastern intellectuals in diaspora. In *Postcolonial justice*. Anke Bartels, Lars Eckstein, Nicole Waller and Dirk Wiemann, eds. Pp. 61–94.

Arne, T. J. 1945. *Excavations at Shah Tepé Iran*. Stockholm: Elanders.

Arnold, Bettina. 1990. The past as propaganda: totalitarian archaeology in Nazi Germany. *Antiquity* 64(244):464–478, <https://doi.org/10.1017/S0003598X00078376>.

Arvidsson, Stefan. 2006. *Aryan idols: Indo-European mythology as ideology and science*. Chicago: University



- Iran. Chicago: University of Chicago Press.
- Carrington, Ben. 2010. Race, sport, and politics. London: Sage.
- Castelli Gattinara, Pietro, and Andrea L. P. Pirro 2019. The far right as a social movement. *European Societies* 21:447–462.
- Cathcart, K. J. 2011. The earliest contributions to the decipherment of Sumerian and Akkadian. *Cuneiform Digital Library Journal* 2011:1.
- Césaire, A. 1950. *Discours sur le colonialisme*. Paris: Réclame.
- Chacon, R. J., and R. G. Mendoza. 2012. The ethics of anthropology and Amerindian research: reporting on environmental degradation and warfare. New York: Springer.
- Chakrabarti, D. K. 2000. Colonial Indology and identity. *Antiquity* 74(285):667– 671.
- Chevalier, Nicole. 2002. *La recherche archéologique française au Moyen-Orient 1842–1947* Paris: Editions Recherche sur les Civilisations, XI. [LG]
- Chibber, V. 2013. *Postcolonial theory and the specter of capital*. London: Verso.
- Contenau, G., and R. Ghirshman. 1935. *Fouilles du Tépé-Giyan pres de Nehavend, 1931 et 1932*. Paris: Musée du Louvre.
- Daryaee, T. 2009. The idea of Ērānšahr: Jewish, Christian and Manichaean views in late Antiquity. *Societas Iranologica Europaea–Proceedings*.
- C. Cereti and B. Teribili, eds. Rome. Daryaee, T. 2009. The study of Ancient Iran in the twentieth century. *Iranian Studies* 42(4):579–589.
2000. *Eight Eurocentric historians*. New York: Guilford.
- Bonacchi, Chiara, Mark Alaweel, and Marta Krzyanska. 2018. The heritage of Brexit: roles of the past in the construction of political identities through social media. *Journal of Social Archaeology* 1:174–192.
- Brandenstein, W., and M. Mayrhofer. 1964. *Handbuch des Altpersischen*, Wiesbaden: Harrassowitz.
- Bray, W., and I. C. Glover. 1987. Scientific investigation or cultural imperialism: British archaeology in the third world. *Bulletin of the Institute of Archaeology* 24:109–125.
- Brophy, K. 2018. The Brexit hypothesis and prehistory. *Antiquity* 92:1650– 1658.
- Bruchac, M. 2014. Decolonization in archaeological theory. In *Encyclopedia of global archaeology*. C. Smith, ed. Pp. 2069–2077. New York: Springer.
- Burke, Heather, Bryce Barker, Noeline Cole, Lynley A. Wallis, Elizabeth Hatte, Iain Davidson, and Kelsey Lowe 2018. The Queensland Native Police and strategies of recruitment on the Queensland frontier 1849–1901. *Journal of Australian Studies* 42(3):297–313.
- Burton, Antoinette, ed. 2006. *Archive stories*. Durham, NC: Duke University Press.
- Burton, Elise. 2018. Narrating ethnicity and diversity in Middle Eastern national genome projects. *Social Studies of Science* 48(5):762–786.
- Butler, Judith. 1993. *Bodies that matter*. New York: Routledge.
- Cameron, G. G. 1936. *History of early*

- content /uploads/2020/12/Hear-My-Heart-Truth-Justice-Healing-Project-Brief-Discussion -Paper.pdf.
- Eckardt, Hella, Gundula Müldner and Mary Lewis. 2014. People on the move in Roman Britain. *World Archaeology* 46:534–550.
- Effros, B., and G. Lai, eds. 2018. Unmasking ideology in imperial and colonial archaeology: vocabulary, symbols, and legacy. Ideas, debates, and perspectives. Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology Press, University of California.
- Ellard, Donna Beth. 2019. Anglo-Saxon(ist) pasts; postSaxon futures. Goleta, CA: Punctum.
- Elling, R. C. 2013. Minorities in Iran: nationalism and ethnicity after Khomeini. New York: Palgrave.
- Evans, C., and B. J. Meggers. 1973. United States “imperialism” and Latin American archaeology. *American Antiquity* 38(3):257–258.
- Fanon, F. 1967. Black skin. White masks. New York: Grove.
2001. The wretched of the Earth. London: Penguin. [
- Ferguson, Roderick. 2004. Aberrations in Black. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Finn, J. 2011. Gods, kings, men: trilingual inscriptions and symbolic visualizations in the Achaemenid Empire. *Ars Orientalism* 41:219–275. Retrieved from <http://www.jstor.org/stable/23075965>.
- Froio, Caterina, and Bharath Ganesh. 2019. The transnationalisation of far right discourse on Twitter. *European Societies* 21:513–539.
- Davaran, F. 2010. Continuity in Iranian identity: resilience of a cultural heritage. New York: Routledge.
- Devos, B., and C. Werner. 2013. Culture and cultural politics under Reza Shah the Pahlavi State, new bourgeoisie and the creation of a modern society in Iran. New York: Routledge.
- Dezhamkhooy, Maryam, Leila Papoli Yazdi, and Omran Garazhian. 2015. All our findings are under their boots! The monologue of violence in Iranian archaeology. In *Ethics and the archaeology of violence*. Alfredo GonzálezRuibal and Gabriel Moshenska, eds. Pp. 51–70. New York: Springer.
- Diakonoff, I. M. 2000. The history of the Medes. Karim Keshavarz, trans. 5th ed. Tehran: Sahami Enteshar.
- Diaz-Andreu, Margarita, and Timothy Champion. 1996. Nationalism and archaeology in Europe. San Francisco: Westview.
- Dikkaya, F. 2017. Archaeology without an Ottoman past: national archaeology and historical paradigms in Turkey. In *The country where my heart is: historical archaeologies of nationalism and national identity*. A. Brooks and N. Mehler, eds. Pp. 295–311. Gainesville: University Press of Florida.
- Dirlik, A. 2002. Rethinking colonialism: globalization, postcolonialism, and the nation. *Interventions* 4(3):428–448.
- Ebony Aboriginal and Torres Strait Islander Institute. 2020. Truth, Justice & Healing Project “Hear My Heart.” <https://ebonyinstitute.com.au/wp->



- Lawrence & Wishart.
- Gran-Aymerich, Eve. 1998. *Naissance de l'archeologie moderne 1798-1945*. Paris: CNRS.
- Grigor, T. 2004. Recultivating "good taste": the early Pahlavi modernists and their society for national heritage. *Iranian Studies* 37(1):17-45, <https://doi.org/10.1080/0021086042000232929>
2009. *Building Iran: modernism, architecture, and national heritage under the Pahlavi monarchs*. New York: Periscope.
2018. "They have not changed in 2,500 years": art, archaeology, and modernity in Iran. In *Unmasking ideology in imperial and colonial archaeology: vocabulary, symbols, and legacy*. Ideas, debates, and perspectives. Bonnie Effros and Guolong Lai, eds. Pp. 121-146. Los Angeles: Cotsen Institute of Archaeology Press, University of California.
- Guha, R. 1997. *Dominance without hegemony: history and power in colonial India*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Gupta, Akhil, and James Ferguson. 1997. *Culture, power, place*. Durham, NC: Duke University Press.
- Harrison, Faye. 1991. *Decolonizing anthropology*. Arlington, VA: American Anthropological Association.
- Hartmann, Douglass. 2004. *Race, culture, and the revolt of the Black athlete*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hassanzadeh, Y. 2006. The glazed bricks from Bukan (Iran): new insights into Mannaeen art. *Antiquity* 80:307.
2016. A survey on an "Assyrian" Frye, Richard. 1989. *The golden age of Persia*. London: Butler & Tanner.
- Garlake, P. S. 1973. *Great Zimbabwe*. London: Thames & Hudson.
- Gening, V. F. 1978. The Sintashta burial ground and the problem of early Indo-Iranian tribes. *Soviet Anthropology and Archaeology* 17(2):34-66
- Ghirshman, Roman. 1938. *Fouilles de Sialk, près de Kashan, 1933, 1934, 1937*, 2 vols. Paris: Librairie Orientaliste Paul Geuthner.
1954. *Iran: from the earliest times to the Islamic conquest*. London: Penguin.
- Given, M. 2004. *The archaeology of the colonized*. New York: Routledge.
- Go, J. 2016. *Postcolonial thought and social theory*. Oxford: Oxford University Press.
- Gonzalez-Casanova, P. 1965. Internal colonialism and national development. *Studies in Comparative International Development* 1(4):27-37.
- Goode, J. F. 2007. *Negotiating for the past: archaeology, nationalism, and diplomacy in the Middle East, 1919-1941*. Austin: University of Texas Press.
- Gopinath, Gayatri. 2005. *Impossible desires*. Durham, NC: Duke University Press.
2018. *Unruly visions*. Durham, NC: Duke University Press.
- Gosden, C. 2004. *Archaeology and colonialism: cultural contact from 5000 BC to the present*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Gramsci, A. 1999. *The Antonio Gramsci reader: selected writings 1916-1935*. David Forgacs, ed. London:

- ence: the anthropology of genocide. Berkeley: University of California Press.
- Holtorf, Cornelius, and Troels Myrup Kristensen 2015. Heritage erasure: rethinking "protection" and "preservation." *International Journal of Heritage Studies* 21(4):313–317.
- Iqbal-Ashtiani, Abbas. 1968. Iran's history: from the beginning of Islam to collapse of Qajars, First Publication. Tehran: Khayyam Press. [in Persian]
- Jeffreys, D. 2003. Views of Ancient Egypt since Napoleon Bonaparte: imperialism, colonialism, and modern appropriations: encounters with ancient Egypt. London: University College London.
- Jenkins, J. 2016. Iran in the Nazi new order, 1933–1941. *Iranian Studies* 49(5):727–751, <https://doi.org/10.1080/00210862.2016.1217636>.
- Jobrani, M. 2020. Maz Jobrani: Persian cat (from "Axis of Evil"). <https://www.youtube.com/watch?vpWwHOBJoASsM> [accessed November 20, 2020].
- Kargar, B., and A. Binandeh. 2009. A preliminary report of excavations at Rabat Teppe (NW-Iran). *Iranica Antiqua* Volume 44, <https://doi.org/10.2143/IA.44.0.2034377>.
- Kargar, B. 2004. Qalaichi: Izrtu the epicenter of Mannean: Layer IB, 1999–2002.
- Katouzian, H. 1981. The political economy of modern Iran: despotism and pseudo-modernism, 1926–1979. London: Macmillan.
- Kelvin, Laura E., and Lisa M. Hodgetts 2020. Unsettling archaeology. glazed pottery type in the Zagros Mountains. In *The provincial archaeology of the Assyrian empire*. John MacGinnis, Dirk Wicke and Tina Greenfield, eds. Pp. 371–384. Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research University of Cambridge.
- Hassanzadeh, Y., and S. Miri, S. 2012. Eighty years of Iranian archaeology, vol. 2. Tehran: National Museum of Iran.
- Hassanzadeh, Y., and H. Mollasalehi 2011. New evidence for Mannean art: an assessment of three glazed tiles from Qalaichi (Izirtu). In *Elam and Persia*. Javier Álvarez-Mon and Mark B. Garrison, eds. Pp. 407–418. Winona Lake, IN: Eisenbrauns.
- Hassanzadeh, Yousef, and John Curtis. 2018. Western Iran in the Iron Age. In *I am Ashurbanipal, King of the World, King of Assyria*. Gareth Brereton, ed. Pp. 166–179. London: British Museum.
- Heidari, A. 2018. Darius accession to power and the murder of Cyrus, Bardiya, and Cambyses. *The Scientific Research Journal of Historical Research* 13(18) 50–87. <http://ensani.ir/file/download/article/1575274164-10248-50-5.pdf>. [In Farsi.]
- Hingley, Richard. 2000. Roman officers and English gentlemen. London: Routledge. [RH]
- Hingley, Richard, Chiara Bonacchi, and Kate Sharpe. 2018. Are you local? Indigenous Iron Age and mobile Roman and Post-Roman populations. *Britannia* 49:283–302.
- Hinton, L. A. 2002. Annihilating differ-



- co, silent Mexico: an anthropology of nationalism. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Louai, E. 2012. Retracing the concept of the subaltern from Gramsci to Spivak: historical developments and new applications. *African Journal of History and Culture* 4(1):4–8.
- Lowe, Lisa. 1991. *Critical terrains: French and British orientalisms*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- [KM] 1996. *Immigrant acts*. Durham, NC: Duke University Press.
- Lydon, Jane 2019. Truth-telling and human rights. The Geoffrey Bolton Lecture, 14 October 2019. https://www.sro.wa.gov.au/sites/default/files/2019_geoffrey_bolton_lecture_jane_lydon_14102019.pdf.
- Lydon, J., and Z. R. Uzma. 2010. *Handbook of postcolonial archaeology*. New York: Routledge.
- Mamdani, M. 2009. *Saviors and survivors: Darfur, politics, and the War on Terror*. London: Verso.
2020. *Neither settler nor native: the making and unmaking of permanent minorities*. Cambridge, MA: Belknap Press of Harvard University Press.
- Manafzadeh, Alireza. 2014. *La construction identitaire en Iran*. Paris: Harmattan.
- Manalansan, Martin. 2003. *Global divas*. Durham, NC: Duke University Press.
- Marashi, A. 2014. Paradigms of Iranian nationalism: history, theory and historiography. In *Rethinking Iranian nationalism and modernity*. K. Scot Aghaie and A. Marashi, eds. Austin: University of Texas Press.
- Matin, K. 2007. *Uneven and com-*
- Canadian Journal of Archaeology* 44(1):1–19.
- Khaleqi- Motlaq, J. 1993. Chand yad-dasht bar maqale- ye Iran dar go-zasht- e rozgaran. *Iranshenasi* 4(4) (Winter 1993).
- Khanmoradi, M. 2017. Women in the Parthian royal family. *Scientific Research Journal of History of Islam and Iran* 27(36). https://hi.alzahra.ac.ir/article_3147_ac45a726914e56ae6b6cb071c2c7ea8c.pdf. [In Farsi.]
- Kia, M. 2016. *The Persian Empire: a historical encyclopedia*. [2 volumes] Santa Barbara, CA: ABC-CLIO.
- Koch, H. 2000/1396. *Es kündet Dareios der König, Zabern*. Parviz Rajabi, trans into Persian. Tehran: Karang press.
- Kohl, P., and C. Fawcett. 1995. *Nationalism, politics, and the practice of archaeology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kohl, P. L. 2004. Nationalism and archaeology: on the constructions of nations and the reconstructions of the remote past. *Annual Review of Anthropology* 27(1):223–246.
- Langsdorff, A., and D. E. McCown. 1942. *Tall-i-Bakun A: season of 1932*. Chicago: Oriental Institute.
- Larsen, M. T. 1996. *The conquest of Assyria*. London: Routledge.
- Lewis, D. 1973. Anthropology and colonialism. *Current Anthropology* 14(5):581– 602.
- Lewis, P. G. 1982. The politics of Iranian place-names. *Geographical Review* 72(1):99–102.
- Liebmman, Matthew, and Uzma Rizvi. 2008. *Archaeology and the postcolonial critique*. Lanham, MD: Altamira.
- Lomnitz, Claudio. 2001. *Deep Mexi-*

intellectual history of Iranian modernity. Cambridge: Cambridge University Press.

2020. Intellectual statesmen and the making of Iran's illiberal nationstate (1921–1926). In Mapping the role of intellectuals in Iranian modern and contemporary history. Ramin Jahanbegloo, ed. Pp. 191–216. Lanham, MD: Lexington.

McClintock, Anne. 1995. Imperial leather. New York: Routledge.

Menzies, Dianne, and Christopher Wilson. 2020. Indigenous heritage narratives for cultural justice. *Historic Environment* 32(2):54–69.

Meskell, L., ed. 1998. Archaeology under fire. nationalism, politics, and heritage in the Eastern Mediterranean and the Middle East. London: Routledge.

Mickel, Allison. 2019. Essential excavation experts: alienation and agency in the history of archaeological labor. *Archaeologies* 15(2):181–205.

2013. Excavation, narration, and the wild man. *Anthropology and Humanism* 38(2):177–186.

Mills, C. W. 2008. White ignorance. In *Agnology: the making and unmaking of ignorance*. R. N. Proctor and L. Schiebinger, eds. Pp. 226–245. Stanford, CA: Stanford University Press.

Minavi, Mojtaba, 1946. History and culture. Tehran: Kharazmi [in Persian]
Mizoguchi, Koji, and Claire Smith 2019. *Global archaeologies: making a difference in a world of strangers*. London: Routledge.

Moallem, Minoo. 2005. Between warrior brother and veiled sister. Berke-

bin development in world history: the international relations of state-formation in premodern Iran. *European Journal of International Relations* 13(3):419–447.

2013a. Redeeming the universal: postcolonialism and the inner-life of Eurocentrism. *European Journal of International Relations* 19(2):353–377.

2013b. Recasting Iranian modernity: international relations and social change. London: Routledge.

2019a. The Iranian left, radical change, and the national question. *Abdou Filali-Ansary Occasional Paper Series*, Aga Khan University 1:12–16.

2019b. Deciphering the modern Janus: societal multiplicity and nationalism. *Globalizations*, <https://doi.org/10.1080/14747731.2019.1673615>.

2020. Liminal lineages of the “Kurdish Question.” *MERIP* 290, Summer 2020, <https://merip.org/2020/08/liminal-lineages-of-the-kurdish-question/> [accessed 27/12/2020].

Matin-Asgari, A. 2012. The academic debate on Iranian identity. In *Iran facing others*. A. Amanat and F. Vejdani, eds. Pp. 171–190. New York: PalgraveMacmillan.

A. 2014. The Berlin circle: Iranian nationalism meets German counter modernity. In *Rethinking Iranian nationalism and modernity*. Kamran Scot Aghaie and Afshin Marashi, eds. Pp. 49–66. Austin: University of Texas Press.

2018. Both Eastern and Western: an



- Northern Territory Treaty Commission 2020. Treaty Discussion Paper. June 30 2020. https://treatynt.com.au/__data/assets/pdf_file/0008/906398/treaty-discussion-paper.pdf.
- Oland, Maxine, Siobhan M. Hart, and Liam Frink, eds. 2012. *Decolonizing Indigenous histories: exploring prehistoric/colonial transitions in archaeology*. Tucson: University of Arizona Press.
- Olmstead, A. T. 1948. *History of the Persian Empire*. Chicago: University of Chicago Press.
- Omi, Michael, and Howard Winant. 1994. *Racial formations*. New York: Routledge.
- Owen, Tim 2015 An archaeology of absence (or the archaeology of nothing). *Historic Environment* 27(2):71–83.
- Parmar, I. 2017. Global power shifts, diversity, and hierarchy in international politics. *Ethics & International Affairs* 33(2):231–244.
- Peregrine, P. N. 2002. Iranian Iron Age. In *Encyclopedia of prehistory*. P. N. Peregrine and M. Ember, eds. Pp. 196–197. Boston: Springer, https://doi.org/10.1007/978-1-4615-0023-0_20.
- Pirnia, Hassan. 1927. *Iran Bastan*. Three Volumes. Tehran: Majlis.
- Potts, D. T. 2012. *A companion to the archaeology of the ancient Near East*. Hoboken, NJ: Wiley-Blackwell.
- Prochaska, D. 1990. *Making Algeria French: colonialism in bone, 1870–1920*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Proctor, R. N. 2008. Agnotology: a missing term to describe the culture: University of California Press.
- Mohammadpour Ahmad, and Kamal Soleimani. 2019. Interrogating the tribal: the aporia of “tribalism” in the sociological study of the Middle East. *British Journal of Sociology*, <https://doi.org/10.1111/1468-4446.12656>.
- Mollazadeh, K. 2008. The pottery from the Mannean site of Qalaichi in Bukan (NW-Iran). *Iranica Antiqua* XLIII(2008), <https://doi.org/10.2143/IA.43.0.0000000>.
- Moradi-Ghiasabadi, R., 2007/1386. *Cyrus cylinder*. Navid-e Shiraz Press.
- Moro-Abadía, O. 2006. The history of archaeology as a “colonial discourse.” *Bulletin of the History of Archaeology* 16(2):4–17, <https://doi.org/10.5334/bha.16202>.
- Murray, T., and J. P. White. 1981. *Cambridge in the bush? Archaeology in Australia and New Guinea*. *World Archaeology* 13(2):255–263.
- Muscarella, O. W. 1977. “Ziwiye” and Ziwiye: the forgery of a provenience. *Journal of Field Archaeology* 4(2):197–219, <https://doi.org/10.1179/jfa.1977.4.2.197>.
- Najmabadi, Afsaneh. 2005. *Women with mustaches and men without beards*. Berkeley: University of California Press.
- Narragunnawali 2020 Terminology guide. <https://www.narragunnawali.org.au/about/terminology-guide>.
- Nokandeh, J., K. Abdi, A. Alizadeh, F. Biglari, Y. Hassanzadeh, and Z. Rouhfard. 2017. *A survey of history of Iran on the basis of Iran national museum collections*. Tehran: Iran National Museum.

- Tuscaloosa: University of Alabama Press.
- Rosenberg, J. 2006. Why is there no international historical sociology. *European Journal of International Relations* 12(3):307–340.
- Ryan, Lyndall. 2018. *Remembering the Myall Creek massacre*. Sydney: NewSouth.
- Said, E. 1978. *Orientalism: Western representation of the Orient*. Harmondsworth: Penguin.
1991. Edward Said, an American and an Arab, writes on the eve of the Iraqi-Soviet peace talks. *London Review of Books* 13(5).
- Saleh, A. 2013. *Ethnic identity and the state in Iran*. New York: Palgrave.
- Salimi, S., et al. 2018. The study of Parthian graveyard in Eastern Bank of Minor Zob River of Sardasht. *Journal of Archaeological Studies* 10(1):121–140.
- Schaepe, David M., Bill Angelbeck, David Snook, and John R. Welsh 2017. Archaeology as therapy. Connecting belongings, knowledge, time, place and well-being. *Current Anthropology* 58(4):502–533.
- Schlanger, N. 2002. Ancestral archives: explorations in the history of archaeology. *Antiquity* 76(291):127–131.
- Schmidt, Erich F. 1931. Tepe Hissar excavations, 1931. *The Museum Journal* XXIII (4):323–339.
1953. *Persepolis I: structures, reliefs, inscriptions*. Chicago: University of Chicago Press.
- Schnapp, Alain. 1993. *La conquête du passé. Aux origines de l'archéologie*. Paris: Editorial production of ignorance. In *Agnotology: the making and unmaking of ignorance*. R. N. Proctor and L. Schiebinger, eds. Pp. 1–35. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Zia-Ebrahimi, R. 2016. *The emergence of Iranian nationalism: race and the politics of dislocation*. New York: Columbia University Press.
- Quinn, Joanna R. 2004. Constraints: the un-doing of the Ugandan Truth Commission. *Human Rights Quarterly* 26:401–427.
- Rajabi, P. 2008. *The lost millennium*, vol. 4. Tehran: Toos.
- Rajabioun, Z., and R. Shirazi. 2015. Settlement pattern of Yanik culture in Eastern Kurdistan, Iran. *International Journal of Archaeology* 3(1):8–16, <https://doi.org/10.11648/j.ija.20150301.12>.
- Rawlinson, G. 1885. *The seven great monarchies of the ancient Eastern world*. New York: Ald.
- Radner, Karen. 2013. Mannea, a forgotten kingdom of Iran. In *Assyrian empire builders*. University College London. <http://www.ucl.ac.uk/sargon/essentials/countries/mannea/>.
- Referendum Council 2017. *Final report of the Referendum Council* (30 June 2017): ii. Canberra: Department of the Prime minister and Cabinet.
- Regan, Paulette 2010. *Unsettling the settler within. Indian residential schools, truth telling and reconciliation in Canada*. Vancouver: UBC Press.
- Reilly, Matthew C. 2019. Archaeology below the cliff: race, class, and redlegs in Barbadian sugar society.



- Frink, eds. Pp. 113– 132. Tuscon: University of Arizona Press.
- Silliman, S. W. 2016. Entanglements of colonial encounters and social inequality: disentangling the archaeology of colonialism and Indigeneity. In *Archaeology of entanglement*. Lindsay Der and Francesca Fernandini, eds. Pp. 31–48. London and New York: Routledge.
- Silverman, Helaine. 2011. *Contested cultural heritage: religion, nationalism, erasure, and exclusion in a global world*. New York: Springer.
- Smith, Claire. 2007. Visa stories: human rights, structural violence and ethical globalization. *Archaeologies* 3(2):179–185.
- Smith, Claire, Heather Burke, Alice Gorman, Jordan Ralph, Kellie Pollard, Chris Wilson, Steve Hemming, et al. 2019. Pursuing social justice through collaborative archaeologies in Aboriginal Australia. *Archaeologies* 15(3):536– 569.
- Smith, Claire, and Hans Martin Wobst. 2005. The next step: archaeology for social justice. In *Indigenous archaeologies: decolonizing theory and practice*. Claire Smith and Hans Martin Wobst, eds. Pp. 392–394. New York: Routledge.
- Smith, L. T. 1999. *Decolonizing methodologies: research and Indigenous peoples*. London: Zed.
- Soleimani, Kamal. 2017. Kurdish image in statist historiography: the case of Simko. *Middle East Studies* 53(6):949–965.
- Soleimani, Kamal, and Ahmad Mohammadpour. 2019a. Can non-tions Carré.
- Schneider, T. D., and K. Hayes. 2020. Epistemic colonialism: is it possible to decolonize archaeology? *American Indian Quarterly* 44(2):127–148.
- Sharp, R. N. 2018. The inscriptions in Old Persian Cuneiform of the Achaemenian emperors. In *Persian, English, and French*. Santa Ana, CA: Mazda.
- Sheppard, P. J. 1990. Soldiers and bureaucrats: the early history of prehistoric archaeology in the Maghreb. In *A history of African archaeology*. P.T. Robertshaw, ed. Pp. 173–188. London: James Currey.
- Shojai, B. 2019. Persian sweet sugar or venom from hell? *Tishk* 21(53):18–32.
- Silberman, N. A. 1989. *Between past and present. Archaeology, ideology, and nationalism in the modern Middle East*. New York: Henry Holt.
- Silliman, S. W. 2010. Indigenous traces in colonial spaces: archaeologies of ambiguity, origin, and practice. *Journal of Social Archaeology* 10(1):28–58, <https://doi.org/10.1177/1469605309353127>.
- Silliman, S. W. 2005. Culture contact or colonialism? Challenges in the archaeology of native North America. *American Antiquity* 70(1):55–74.
- Silliman, S. W. 2012. Between the longue durée and the short purée: postcolonial archaeologies of Indigenous history in colonial North America. In *Decolonizing Indigenous histories: exploring prehistoric/colonial transitions in archaeology*. Maxine Oland, Siobhan M. Hart, and Liam

- public. *Journal of Field Archaeology* 31(4):381– 393.
- Thangaraj, Stanley. 2015. *Desi hoop dreams: pickup basketball and the making of Asian American masculinity*. New York: New York University Press.
2019. Kurdish matters: signaling new epistemologies of difference. *Journal of Ethnic and Cultural Studies* 6(2).
- Thangaraj, Stanley, Aarti Ratna, Daniel Burdsey, and Erica Rand. 2019. Leisure and the racing of national populism. *Leisure Studies* 37(6):648–661.
- Thornberry, Patrick 2013. *Indigenous people and human rights*. Manchester: Manchester University Press.
- Trigger, B. G. 1984. Alternative archaeologies: nationalist, colonialist, imperialist. *Man* 19:355–370.
- Trotsky, L. 1985. *The history of the Russian Revolution*. London: Pluto Press.
- Trouillot, M. R. 2015. *Silencing the past: power and the production of history*, Boston: Beacon.
- Troutt Powell, Eve. 2003. *A different shade of colonialism: Egypt, Great Britain, and the mastery of the Sudan*. 1st ed. Berkeley: University of California Press.
- Vali, A. 1998. The Kurds and their “others”: fragmented identity and fragmented politics. *Comparative Studies of South Asia, Africa, and the Middle East* 18(2):82–95.
2014. *Kurds and the state in Iran: the making of Kurdish identity*. London: Tauris.
- Valluvan, Shivamohan. 2019. The Persians speak? the sovereign’s narration of “Iranian identity.” *Ethnicities* 19(5):925– 947, <https://doi.org/10.1177/1468796819853059>
- 2019b. The securitisation of life: Eastern Kurdistan under the rule of a Perso-Shi’i state. *Third World Quarterly* 10.1080/01436597.2019.1695199, (1–20).
- Soudavar, A. 2006. The significance of Av. cithra, OPers. ciça, MPers cihra, and NPers. cehr, for the Iranian cosmogony of light. *Iranica Antiqua* 41:151– 185.
2010. The formation of Achaemenid Imperial ideology and its impact on the Avesta, In *The world of Achaemenid Persia: history, art and society in Iran and the Ancient Near East*. John Curtis and St John Simpson, eds. Pp. 111–138. London: Tauris.
- Stein, G. J. 2005. *The archaeology of colonial encounters: comparative perspectives*. Santa Fe, NM: School for Advanced Research Press.
- Stolper, M. W. 2007. *The Persepolis Fortification Tablets and the Persepolis Fortification Archive Project at the Oriental Institute*: <http://www.s-s-z.org/ssz%20material/Stolper%20SSZ%20Talk.pdf>
- Supernant, Kisha, Jane E. Baxter, Natasha Lyons, and Sonya Atalay, eds. 2020 *Archaeologies of the heart*. New York: Springer.
- Talattof, K. 2015. *Persian language, literature and culture: new leaves, fresh looks*. London: Routledge.
- Tanyeri-Erdemir, T. 2006. *Archaeology as a source of national pride in the early years of the Turkish Re-*



and the Israeli polity. *Critical Inquiry* 26(4):725–756.

Young, Robert J. C. 2001. *Postcolonialism: an historical introduction*. Oxford: Blackwell.

2008. *The idea of English ethnicity*. Oxford, Blackwell.

Yüksel, M. 2015. Iranian studies in Turkey. *Iranian Studies* 48(4):531–550.

Zia-Ebrahimi, R. 2011. Self-Orientalization and dislocation: the uses and abuses of the “Aryan” discourse in Iran. *Iranian Studies* 44(4):445–472.

2016. *The emergence of Iranian nationalism: race and the politics of dislocation*. New York: Columbia University Press.

2018. *The emergence of Iranian nationalism: race and the politics of dislocation*. New York: Columbia University Press.

clamor of nationalism. Manchester: Manchester University Press.

Vaziri, M. 1993. *Iran as imagined nation: the construction of national identity*. New York: Paragon.

Voss, B. L. 2015. What’s new? Rethinking ethnogenesis in the archaeology of colonialism.” *American Antiquity* 80(4):655–670.

Wallis, Lynley A., Heather Burke, and Mia Dardengo. 2021. A comprehensive online database about the Native Mounted Police and frontier conflict in Queensland. *Journal of Genocide Research*, <https://doi.org/10.1080/14623528.2020.1862489>. [

Wobst, Martin, H. 2010. Indigenous archaeologies: a worldwide perspective on human materialities and human rights. *Indigenous archaeologies: a reader on decolonization*. M. M. Bruchac, S. H. Hart and H. M. Wobst, eds. Pp. 17–27.

Walnut Creek, CA: Left Coast. Wulsin, F. R. 1932. Excavation at Tureng Tepe, near Asterabad. *Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology* 2(suppl. 1):2–12.

Yagmaei, E. 2015. A particular funeral in Qaliachi teppe of Boukan.’ A Memorial for Parviz Varjavand. Yarshater, E. 1993. Persian identity in historical perspective. *Iranian Studies* 26(1–2):141–142.

2015. Ventures and adventures of the Persian language. In *Persian language, literature and culture*. New leaves, fresh looks. Kamran Talattof, ed. Pp. 195–215. London: Routledge.

Yiftachel, O. 2000. “Ethnocracy” and its discontents: minorities, protests,

